کتاب

((فصول العلیه))

تألیف

حاج شیخ عباس قمی

طاب ثراه

ازسلسلهٔ نشریات برادران صحفی

مرکز فروش

قم مدرسه فیضیه کتابفروشی برادران صحفی

بهاء ۱۵ ریال

کتاب

فصول العلیه

فی

مناقب المرتضویه

تألیف

عمدة العلماء و زبدة الفقهاء مرحوم

حاج شیخ عباس محدث قمی

طاب ثراه

ناشر

کتابفروشی سید یحیی برقعی و کتابفروشی برادران صحفی ـ قم

((چاپ قم))

هذا كتاب
فصول علیه فی
المناقب المرتضویه علیه
السلام و التحیه والثناء تألیف مرحوم
حاجی شیخ عباس قمی
رحمة الله علیه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله علی تواتر الائه المتجلی بخلقه لخلیقته والظاهر لقلوبهم بحجة و الصلوة علی محمد سید بریته و بشیر رحمته وعلی الاصفیاء من عترته سیما ابن عمه وزوج ابنته وشجاع بابه و شمسه مدینة صلوات الله علیهما و الهما ما اتصل الغد بامسه والیوم بلیله و بعد چنین گوید این فقیر بی بضاعت ومستمسک بدامان مقدس شاه ولایت عباس ابن محمد رضا القمی ختم الله لهما بالحسنی والسعاده که این وجیزه ایست مشتمل بر چند فصل و هر فصلی مشتمل بر فضیلت امیر نحیل وشاهنشاه عرب یعسوب الدین وازع البطلین مولانا الامام امیر المومنین الذی کنا رسول الله صلی الله علیه وآله

وعلی عترته (ماطلع نجم وغابا انا و جمیع من فوق التراب فد التراب نعل ابی تراب اما م مدحه ذکری و دابی وقلبی نحوه ما عشت و شابی) هدیه کردم آن را بخدمت برادران مؤمنین و شیعیان حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه و رجاء واثق که این داعی را از دعا فراموش نفرمایند و در وقت امکان آنرا بطبع برسانند تا نفعش عام و ذخیره باقی وا ینجبر م کثیر الاثام کرده هانا روایت شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که هر که بنویسد فضیلتی از فضایل علی ابن ابیطالب علیه السلام را پیوسته ملئکه از برای او استغفا ر میکنند مادامیکه از آن نوشته نشانی بوده باشد و هم فرموده که کسی که نظر افکند بآن نوشته که در فضایل آن حضرت است بیامرزد خداوند برای او آن گناهی را که بچشم خویش مرتکب شده ولکن بر اهل علم و اطلاع مخفی نیست که فضایل امیرالمومنین علی علیه السلام در هیچ بیان و زبان بر نسنجد و در هیچ باب و کتاب در نگنجد بلکه ملائکه سموات از ادراک درجات او تو انا نکرده علی را قدر پیغمبر شناسد که هر کس خویشرا بهتر شناسد و فی الحقیقه فضایل آن حضرت را احصا نمودن آب دریا را بغرفه پیمودن است و در احادیث

وارد شده که مائیم کلمات پروردگار که فضایل ما را احصا نمیتوان کرد ۰ کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست که تر کنی سر انگشت وصفحه بشماری و بهمین ملاحظه این حقیر نا قابل راجرات نبود که قلم بردست گیرم ودر این مقام باین اختصار اقتصار کنم لکن چون امیرالمؤمنین (ع) معدن کرم وفتوت است امیداست که مرا ببخشاید و اینمختصر خدمت راقبول فرماید **ان الهدا یا علی مقدار مهدیها**

فصل بدانکه در زمانی که معویة بن ابی سفیان مسلط بر مردم شد بسفر حج رفت چون در مدینه وارد شد فرمان کرد تا منادی در کوچه وبازار مدینه ندا درداد که ازعهد معویه و امان او بیرون است کسیکه درمناقب علی و فضیلت اهل بیت او حدیثی روایتکند ومنشور کرد تاهر مکانی که خطیبی بر منبر بالا رود العیاذ بالله علی علیه السلام رالعن فرستد و بالجمله معویه از مدینه بجانب مکه کوچ داد وبعد ازفراغ ازحج بشام برگشت وبه تشیید قواعد پادشاهی خویش و وتمهید تباهی شیعه امیرالمومنین صلوات الله علیه پرداخت و در نسخه واحده در تمام بلدان و امصار بجانب حکام و عمال منشور کرد که نام دوستان علی و محبین او را از

دیوان عطایا محو کنندو ایشان را قتل وقمع کنند و هم نوشت
که هر کسرا بدوستی آن حضرت متهم سازند اگرچه استوار نباشد
بهمان تهمت اورا بکشندو سر از تنش بردارندچون این حکم
ازمعویه پراکنده شدعمال و حکام او بقتل وغارت شیعیان
پرداختند و بسیارکسرابتهمت و گمان بقتل رسانیدند وخانه
های ایشان را خرابکردند وچنان کار بر شیعیان علی تنگشد
که اگر شیعهٔ خواست با رفیق موافقی سخنی گوید اورا بسرای
خویش میبرد و ازپس حجابها می نشست و بر روی خادم
و مملوك نیز در میبست انگاه اورا بقسمهای مغلظه سوگند
میداد که او مکنون ضمیر سری بیرون نیفکند پس با تمام
وحشت و خشیت حدیثی روایت میکرد واگر محدثی حدیثی
میخواست از امیرالمؤمنین نقلکند جرئت ذکر نام اورا
نداشت میگفت حدیث کرد مرا مردی از قریش یا میگفت
مردی از اصحاب رسول یاآنکه حدثنی ابو زینب و امثال
این کنایات که کسی نفهمد و چنان کار سخت شد بر شیعه
که فضلارا که از امیرالمؤمنین مطلع بودند جرات ذکران
نداشتند تا بحدیکه‌عبدبن شداد لیثی که‌از اصحاب آنجناب
بود پیوسته تمنی میکرد ومیگفت که مرا آرزواستکه

یکروز مرا اذن دهند که من در مجمعی از مردم برآیم و از صبح تا شام در فضایل علی علیه‌السلام سخن گویم آنوقت مرا گردن بزنند و پیوسته در زمان بنی امیه این امر شدت گرفت و کار بدین گونه هم رفت تا قراء ریاکار و فقهاء دنیا پرست احادیث کثیره در فضیلت بنی امیه و اسلاف ایشان وضع کردند و امیر المؤمنین و اهلبیت طاهره او را هدف بهتان و تهمت ساختند و العیاذ بالله میگفتند اللهم ان ابا تراب الحدفی دینک و صدعن سبیلک الخ و امثال این کلمات اگر چه در زمان عمر بن عبد العزیز سب آن حضرت از میان خطبه ها بر داشته شد اما بالکلیة از بین مردم بر داشته نشد و مردم ببغض آنحضرت تربیت شده بودند و بسبب آنجناب عادت کرده بودند اهل حران میگفتند لاصلوة الا بلعن ابی تراب و شیعیان علی را در هیچ جا از زمین ایمنی نبود بر جان و مال ترسنده و در پست و بلند زمین پراکنده بودند و اگر کسی را یهودی و نصاری گفتی بهتر از این بود که او را شیعه علی گویند و شرح این داستان طویل است و مقام را گنجایش نقل نیست و با این حال چندان از فضایل آنجناب نقل شد که خافقین را پر کرد

گو یند وقتی از خلیل بن احمد عر وضی در خواستند که فضیلتی از امیر المؤمنین علیه السلام گوید گفت چه بگویم در حق کسیکه دوستان او مخفی و کتمان کردند فضایل او را بجهة تقیه و ترس از اعداد شمنا نش سعی کردند در اخفای فضایلش از روی حسد و بغضا و با اینکه دوست و دشمن فضایل او را پنهان کردند با زهم چندان از فضایل او ظاهر شد که مشرق و مغرب را پر کرد

فقیر گوید فرمایش خلیل رضوان الله علیه در کمال متانت است و این از خوارق عادات بلکه از معجزات امیر المؤمنین علیه السلام است و اگر نه باید با اینحال فضیلتی از آنجنا ب نقل نشود و نور او خاموش شود بلکه بدل مناقب مثالب موضوعه منتشر گردد نه آنکه فضایل و مناقب او مشرق و مغرب عالم را مملو کند و جمهور مردم و کافه ناس از دوست و دشمن قهراً مدح او را گویند یریدون ان یطفؤ انور الله با فواههم و یابی الله الا ان یتم نوره و لو کره الکافرون در خبر است که شبی منصور دوانقی سلیمان اعمش را طلبید اعمش چون وارد شد منصور او را گفت نزدیک من بیا اعمش چون نزدیک

منصور نشست منصور بوی حنوط از او شنید گفت راست بگو و الا ترا بر دارد خواهم کشید این بوی حنوط چیست گفت چون پیك تو آمدو مرا طلبداشت من باخود خیال کردم که شما مرا طلب میکنی از من حدیثی در فضیلت علی علیه السلام بپرسی و من اگر نقل کنم مرا خواهی کشت لاجرم تهیه مرك خود دیدم وصیت خود را نوشتم غسل و حنوط کردم و بخدمت آمدم منصور گفت ایسلیمان چند حدیث در فضیلت علی (ع) روایت میکنی گفت گفتم مقدار کمی گفت چه قدر گفتم ده هزار و زیادتر گفت والله من برای تو یك حدیثی در فضایل علی علیه السلام بگویم که از عظمت آن احادیث خود را فراموش کنی آنوقت منصور شروع کرد در نقل فضایت امیرالمؤمنین علیه السلام و آنحدیث را شیخ صدوق و دیگران بطرق متعدده روایت کرده اند و هم

درحدیثاست که روزی هارون الرشید علمای بغداد را جمع کرد از جمله محمد بن ادریس شافعی و محمد بن حسن شیبانی فقیه و ابو یوسف وواقدی وامثال ایشان بودند و مجلس مملو بود از ایشان

هرون ازشافعی پرسید که یابن عم چه‌قدر حدیث درفضایل
علی علیه‌السلام‌روایت میکنی گفت چهارصد حدیث وبیشتر
گفت راست بگو از من نترس گفت پانصد وزیادتر هر ون
روی کرد بمحمدابن حسن گفت توچه قدر روایت میکنی
ازفضایل علی گفت هزار حدیث یابیشتر پس روی کرد
بابی‌یوسف وگفت تو چه مقدا ر از فضایل علی علیه السلام
میدانی خبرده مراگفت یا امیر المومنین اگر ترس نبود
روایات مادر فضایل علی علیه‌السلام زیاده ازآنستکه‌احصا
شود گفت‌ازکه میترسی‌گفت ازتو وحکام وعمال‌واصحاب
تو گفت تودر امانی خبربده ومترس گفت آنچه من‌میدانم
ازفضایل آن حضرت پانزده هزار خبر مسنداست‌و پانزده
هزار حدیث مرسل پس هر ون روی کرد بواقدی و گفت
توچه مقدار میدانی از فضایل‌علی‌علیه‌السلام‌واقدی مثل‌ابی
یوسف خبرداد پس هرون گفت ولکن من فضیلتی از آن
حضرت دیدم بچشم خود که بزرکتر است ازآنچه شما ها
در فضایل علی علیه‌السلام نقل میکنید پس نقل کردحکایت
آن خطیب دمشقی راکه دشمن علی علیه‌السلام بود وبآن
حضرت ناسزا میگفت وسگ‌شدن‌اورا وامثال این احادیث

درکتب فضایل بسیار است ابن شهر آشوب روایتکرده که
اعرابیه‌را در مسجد کوفه دیدند که گفت ای آنکسیکه مشهوری
در آسمانها و زمینها مشهوری در آخرت سلاطین جور و جبار
هر زمان همت بر آن گماشتند که نور ترا خاموش کنند
خدا نه خواست و روشنی آن‌را زیادتر گردانید باو گفتند از
اینکلمات چه کسرا قصد کرده گفت امیر المومنین
علیه‌السلام را این بگفت واز دیده ها غایب گشت و هم
بروایات مستفیضه از شعبی روایت شده که میگفت پیوسته
می‌شنیدم که خطباء بنی‌امیه بر منابر سب امیر المومنین
میکردند واز برای آنحضرت نا سزا می گفتند با اینحال
گویا کسی بازوی آنجناب‌را گرفته باسمان بالا می‌بردور فعت
ومرتبت اورا ظاهر مینمودو نیز می‌شنیدم که پیوسته مدایح
ومناقب اسلاف وگذشتگان خویش را ذکر می نمودند وچنان
مینمود که مرداری را برمردم مینمودند وجیفه را ظاهر
میکردند یعنی هرچه مدح وخوبی گذشته گان خود می
کردند بدی وعفونت آنها بیشتر ظاهر میشد و دیگری
گفته که بنی امیه از امیرالمومنین بهابوتراب تعبیر میکردند
برای استهزا تنقیص آنحضرت واستکرن مثل آن بود

که بر آن حضرت حلی و حلل می پوشانیدند و آن بزرگوار را زینت میدادند یا ابا الحسن بابی انت وامی توئی آن کسیکه که دوست و دشمن بذکر مدایحت رطب اللسان و عذب لبان کشتند شهد الانام بفضله حتی العدی و الفضل ما شهدت به الاعدا فصل شیخ عماد الدین طبری در بشارة المصطفی از شریك قاضی روایت کرده که من در هنگام مرض موت سلیمان اعمش حاضر بودم که ناگاه ابن ابی لیلی و ابن شبرمه و ابو حنیفه بعیادت او آمدند ابو حنیفه رو کرد بجانب اعمش و گفت ای سلیمان از خدا بپرهیز و بدانکه تو در اول روز از ایام آخرت و آخر روز از ایام دنیا میباشی و تو احادیثی در فضایل علی علیه السلام روایت کرده که اگر نقل نمیکردی بهتر بود سلیمان گفت از برای من مثل این حرف را میزنی (اقعدونی سندونی) گفت مرا بنشانید در جائی تکیه دهید پس از آن رو کرد بابو حنیفه و گفت ای ابو حنیفه حدیث کرد از برای من ابو المتوکل ناجی از ابو سعید خدری که رسولخدا صلی الله علیه و اله فرمود چون روز قیامت شود خداوند عز و جل فرماید بمن و علی بن ابی طالب داخل کنید در بهشت هر که شما را دوست داشته و داخل

آتش کنید هر که شما را دشمن داشته و اشاره است بهمین قول خدای عزوجل القیافی جهنم کل کفار عنید ابو حنیفه با رفقای خود گفت بر خیزید و برویم که دیگر سخت تر از این بر ما نخواهد آورد

قلت ولنعم ما قال الصاحب بن عباد او المتنبی کما نسب الیه القاضی نور الله فی معنی حدیث انا قسیم الجنه و النار

ابا حسن لو کان حبك مدخلی
جهنم کان الفوز عند جحیمها
فکیف یخاف النار من کان موقنا
بان امیر المؤمنین قسیمها

ازجماعتی از صلحای نجف اشرف نقل شده که کسی در خواب دید که از هر قبری که در بلدهٔ طیبه نجف است چه درشهر وچه در بیرون ریسمانی کشیده شده بقبه مطهره حضرت حبل الله المتین امیرالمؤمنین صلوات الله علیه واله پس این اشعار را انشاء کرد

اذا مت فادفنی الی جنب حیدر
ابی شبر اکرم به و شبر
فلست اخاف النار عند جواره
و لا اتقی من منکر و نکیر

فما رعلی حامی الحی وهو فی الحمی
اذا ضل فی البیداء عقال بعیر

فصل نقل است که یکی از سلاطین آل عثمان که نامش سلطان مراد یا سلطان سلیمان بوده وقتی توجه نمود بزیارت نجف اشرف چون از دور قبه منوره حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام پیداشدیکی از وزراکه درباطن شیعه مذهب بود پیاده شد سلطان سبب پیاده شدن اورا پرسید گفت بجهة احترام صاحب قبر که اویکی از خلفای راشدین است سلطان گفت منهم بجهة احترام او پیاده‌میشوم‌یکی از ناصبی هاکه درخدمت‌سلطان بود گفت اگر علی خلیفه‌بوده تونیزخلیفه ووالی مسلمانان میباشی واحترام زنده بالا تر وبیشتر است از احترام میت سلطان مردد شد درعزم خویش گفت تفال میزنیم بکتاب تعالی چون قران را گشودند این آیه دراول صفحه درآمد فاخلع نعلیک انک بالوادالمقدس طوی سلطان چون این آیه رادید که حاصل معنیش آنستکه بکن نعلین خود را ازپای خود بدرستی که بوادی مقدس طوی میباشی‌وقدم دروادی‌پاک‌وپاکیزه نهاده سلطان فوراًپیاده‌شد وامر کردآن

ناصبی راکردن زدند آن وقت این دوشعر راقرائت کرد
تزاحم تیجان الملوک ببابه و یکثر عند الاستلام ازدحامها
اذا ما راته من بعید ترجلت و ان هی لم تفعل ترجل هامها
واین دوشعر راجماعتی تخمیس نموده انداز جمله
علامه طباطبائی سید بحر العلوم فرموده است

تطوف ملوک الارض حول جنابه وتسعی لکی تحظی بلثم ترابه
فکان کبیت الله بیت علابه تزاحم تیجان الملوک ببابه
ویکثر عند الاستلام ازدحامها

الام ملوک الارض طوعا او امانت ملیکا ا-ستابت الفضل منه تهالکت
ومهما دنت او ادنت تخضع بابه علامت اذا ما راته من بعید ترجلت
وان هی لم تفعل ترجل هامها

ومادح اهل البیت بالقلب واللسان المؤید بروح المقدس لعظیم الشان جناب مولی کاظم ازری علیه الرحمه والرضوان نیز این دو بیت را تخمیس نموده و فرموده وزر مرقداً شمس العلی کقبابه وجبهة وادار الملک دون عتابه الم تره مع عظم وسع رحابه تزاحم الخ بباطنه آیات وحی تنزلت

ورسل واملاک به قد تو
سلب اذالک سلاطین لدیه تذللت اذا ما راته الخ

فصل ابن ابی الحدید که یکی از شیوخ معتزله واز ائمه

سنیه است هفت قصیده در مدح و منقبت امیرالمؤمنین (ع) گفته که معروف است بالقصاید سبع و سید اجل سید محمد صاحب مدارك و نجم الائمه شارح رضی استرآبادی امامی آن را شرح فرموده اند و یکی از آن قصایدش را بر ضریح مقدس امیرالمؤمنین نوشته اند و آن هشتاد بیت است و چند شعر از آن در مصیبت امام حسین (ع) است و من ده شعر از آن قصیده را که مشتمل بر چند منقبت عظیمه است در اینجا ذکر میکنم قال و لقد اجاد

یا من له ردت ذکا ولم یفز — بنظیرها من قبل الا یوشع

یا هازم الاحزاب لا یثنیه عن — خوض الحمام مدجج و مدرع

یا قالع الباب التی عن هزها — عجزت اکف اربعون و اربع

لولا حدوثك قلت انك جاعل — الارواح فی الاشباح والمستنزع

لولا مماتك قلت انك باسط — الارزاق تقدر فی العطاء وتوسع

ما العالم العلوی الا تربة — فیها لجثتك الشریفة مضجع

ما الدهر الا عبدك القن الذی — بنفوذ امرك فی البریة مولع

والله لولا حیدر ما کانت الدنیا — و لا جمع البریة مجمع

و الیه فی یوم المعاد حسابنا — وهو الملاذ لنا غدا و المفزع

ورایت دین الاعتزال واننی — اهوی لاجلك کل من یتشیع

و نیز ابن ابی الحدید در قصیده فتح مکه گفته

فیارتبه لو شئت ان تلمس السهی بها لم یکن ما رمته متعذراً
وما یدمیه ای قدس و طئتما و ای مقام قمتما فیه انورا
فلیس سواع بعدها بمعظم ولا اللات مسجوداً لها و معفرا

در این چند شعر اشاره کرد بآن فضلیتی که بطرق متعدده روایت شده که جناب امیر المؤمنین علیه السلام پا بر دوش مقدس پیغمبر نهاده و بر بام کعبه رفت و بتها را بر زمین افکند و درهم شکست و شعراء اینمنقبت را در شعر عربی و فارسی ایراد کرده اند حسان بن ثابت یا ابو نواس گفته

قیل لی قل لعلی مدحة ذکرها یخمد ناراً موصدة
قلت لا اقدم فی مدح امر حار ذواللب الی ان عبده
والنبی المصطفی قال لنا لیلة المعراج لما صعده
وضع الله علی کتفی یداً فاحس القلب ان قد برده
و علی واضع اقدامه فی محل وضع الله یده

پس ابن ابی الحدید شروع کرده در قصه حنین و شکست رسولخدا بواسطه چشم زخم ابو بکر که تعجب کرد از کثرت لشکران حضرت و اشاره کرده بفرار او و مدح علی علیه السلام

و لیس بنکر فی حنین فرا ره
و فی احد قد فزه خوفاً وخیراً
رو یدك ان المجد حلو لطا عم
غریب فان ما رسته د قت ممقرا
وما کل من رام المعالی تحملت
مناکبه منها الرکام الکنهورا
تنح عن العلیاء یسحب ذیولها
همام تردی بالعلی و تازرا
فتی لم یعرق فیه تیم بن مره
ولا عبد اللات الخبیثة اعصرا
ولا کان معزولا غداة براءة ولا عن صلوة ام فیها مؤخرا
ولا کان فی بعث ابن زید مؤمرا علیه فاضحا لابن زید مؤمرا
ولا کان یوم الغار یهفو جنانه حذاراً ولا یوم العریش تسترا
امام هدی بالقرص آثر فاقتضی له القرص رد القرص ابیض ازهرا
ابن ابی الحدید میگوید که فرار ابوبکر در حنین عجبی
نیست واین شیوه وعادت او بوده چنانچه در احد و خیبر
نیز فرار کرد ودر قصیده فتح خیبر میگوید ومالنس لانس
اللذین تقدما وفرهما والفر قد علما حوب والرایة العظمی

وقد ذهبابها ملابس ذل فوقها وجلابیب عار د تکما ان الحمام لمبغض و ان بقاء النفس للنفس محبوب یعنی و آنچه را که فراموش نمایم این مطلب را فراموش نمینمایم که آن دو نفر تقدم جستند بحرب و فرار کردند از جهاد و حال آنکه میدانستند فرار از جهاد از گناهان مؤبقه است و هم فراموش نمیکنم که رایت بزرگ رسول را حمل کردند و بجنگ بردند اما لباس مذلت و جلباب عار بر آن پوشانیدند بسبب فرار از حرب پس عذر میخواهد از ایشان که با کی نیست هر کس مرگ را دشمن دارد و طالب حیوة خویش است یعنی آن کس کس دیگر است که میفرماید والله لابن ابی طالب آنس بالموت من الطفل الی محالب امه و آن شخص شخص دیگر است که میفرماید انا الموت امیت خواض المنیات پس ابن ابی الحدید با ابوبکر میگوید آهسته برو و بحال خود باش که قصد مرتبه عالیه نمود و بتواند تحمل سنگینی بار ان نماید دورشو از این خیال ترا چه بمرتبه عالیه بگذار تا در این مرتبه قدم گذارد و آن بزرگواریکه از علو و مجد رداء و ازار برتن کرده آن جوان مرد یکه رگ تیم بن مره در او نیست مرا د ش از تیم ابن مرة جد ابوبکر است که معروف بدنائت و پستی

میباشند وازبرای ایشان رتبه وشرفی نیست بتصدیق خواهان ایشان چنانچه عمر بن الاهلب الضبی که یکی از انصار و یاوران عایشه است درحرب جمل در وقت مرگ خودمی خواند

لقداوردتناحوته الموت آمنا فلم تنصرف الا ونحن وراء
اطعنا بنی تیم لشقوة جدنا فما یتم الا اعبد واماء

وابن ابی الحدید در بقیه کلمات خود فرماید در مدح امیرالمؤمنین (ع) کنایه اش باابوبکراست میگوید مجدو بزرگواری برای آن بزرگواریستکه هیچ گاهی بت لات را پرستش نکردو تمام اهل تسنن قبول دارند که امیرالمؤمنین هیچ وقت بت سجده نکرد ولهذاهرگاه اسم آنجناب را میبرند کرم الله وجهه میگویند و شیخ ازری چه خوب فرموده درحق علی علیه السلام

لك فی مرتقی العلی و العوالی
درجات لا یرتقی اذناها

این مغناك من معانی اناس
كان معبودها اتباع هواها

وآن جوان مردیکه در بردن آیات برائه معزول نشد بخلاف تو که پیغمبر آیات را اول بتو داد که بروی بمکه و

بر کفار مکه بخوانی چون از مدینه بیرون رفتی جبرئیل
نازلشد بر آنحضرت که باید اداء این امر نشود مگر
بر دست تو یامردیکه بمنزله جان تو باشد که مراد علی علیه السلام
بود پس آن حضرت علیرا فرستاد که آیات را از تو بگیرد
و ترا معزولکرد و فرمود من ترا معزول نکردم بلکه از
آسمان امر عزل تو آمد و بازمیفرماید آن جوانمردیکه
رسولخدا او را از مرتبه امامت بجماعت عقبش نکرد
مرادش کنایه ابوبکراست که چون رسولخدا (ص) مرضش
شدید شد و بلال آمد الصلوة گفت آنجناب فرمود من حالم
مقتضی آمدن مسجد نیست یکی از شماها جاو بایستد با
او نماز بخوانید عایشه گفت پدرم ابو بکر را بگوئید در
محراب بایستد و حفصه گفت پدرم عمر را بگوئید ابو بکر
تعجیل کرد و در محراب ایستاد تکبیر نماز گفت و مردم
هم دنبال او صف بستند رسولخدا بجهت آنکه مبادا ابوبکر
این امامت را دست آویز خود کند و بعدها در خلافت
طمع بندد فرمود مرا بمسجد برید امیر المؤمنین (ع) و
فضل بن عباس زیر بغلهای آنحضرت را گرفتند و آنجناب
را بمسجد بردند در حالی که از ضعف پاها یخود را بزمین

میکشید و قوة راه رفتن نداشت پس با دست اشاره کرد و ابوبکررا از محراب پس کرد و خود آن جناب نماز مختصری گذاشت و ابوبکرو عمر را فرمان دادکه ازمدینه بیرون روند و تجهیز جیش اسامة بن زید نمایند و لعنت فرمود آنکه تخلف از جیش کنند هنوز اسامة از جرف حرکت نکرده بودکه رسول خدا وفات فرمودابوبکرامیر شد بر امیر خودکه اسامة بن زید باشدو ابن ابی الحدید در شعر خود ولا کان فی بعث ابن زید اشاره بهمین مطلب کرده و باز میگوید آن جوان مرد یکه بتو در روز غار که دلش از ترس درطپش و خفقان باشد و نه در روزبدر در زیر سایبان بنشیند و از ترس خود را ظاهر نکند بلکه آن جوان مرد همان کس است که در وقتیکه رسول خدا (ص) بغار تشریف برد در جای رسول خداخوابید و بحکم والجود بالنفس اقصی غایة الجود جان خودرا فدای پسرعم خود رسول‌خدا(ص) نمود شمشیرهای برهنه کفار قریش‌را بجان خود خرید وابوبکر بارسول‌خدابغاررفت لکن از ترس آنکه‌مبادا کفار بجستجوی پیغمبر بغار بیایند چندان درحزن وغم شدکه طپش قلب او

را عارض شد ورسول خدا اورا فرمود که لاتحزن ان الله معنا ودرروز بدرا زترس کفار قریش در سایهٔ عریش نشسته بود امیرالمؤمنین (ع) در دریای حرب غوطه میخورد و پیوسته پیکر ابطال رابخاك هلاكت میافکند تاآنکه بضرب شمشیر او رؤسای قریش کشته شدند وفتح از برای رسول خدا صلی الله علیه واله واقع شدوشیخ ازری اشاره بمضمون همین شعر کرده در آنجا که فرموده این هذامن راقد فی فراش المصطفی یسمع العدی ویراها یعنی ابوبکر پنهان شده بود ودر سایهٔسایبان هنگامیکه سایه افکنده بود برسر شجاعان نیزه های خطی یعنی مشغول جنك بودند و مقاتله مینمودند

هو المختفی بظل عریش حیث ظل الکماة کان قناها

پس ابن ابی الحدید گفته آن جوان مردیکه رداء و ازار مجدو بزرگواری رابرخود پوشیده آن امام هدایت کننده است که اشاره کردوقرص نان خودرا بمسکین ویتیم واسیر داد درعوض آن قرص نان قرص خورشیدنورانی درآسمان برای او برگشت وابن ابی الحدید آنمضمون رااز شعر ابن نماشاعر اخذ کرده است چنانچه درشرح نهج گفته وآن

شعر اینست جاد بالقرص والطوی ملا حشیته وعاف الطعام وهو سغوب فاعاد القرص المنیر علیه القرص والمقرض الکرام کسوب گویند که حضرت امیر المؤمنین (ع) سقایت نخلی فرمود در عوض یکمد از جو پس آن را برایش دساس کردند و نان پختند چو نخواست بر آن افطار فرماید سائلی بر در خانه آمد آنحضرت نانش را بسائل داد و شب گرسنه خوابید و شاعر گفته که بخشش کرد قرص نان خود بسائل در حالی که از گرسنه گی ضعف بر او غالب بوده و کراهت داشت از خوردن طعام بملاحظه سائل با آنکه گرسنه بود پس چون قرص نان بسائل داد درعوض قرص نورانی خورشید برای او باسمان برگشت و قرض دهنده کریم کسب کننده است احتمال دارد که اینشعر اشاره باشد بفضیلتی که در فصل دیگر ذکر خواهم کرد انشاء الله تعالی اینک من بجهت تائید اشعار ابن ابی الحدید چند شعر از شیخ ازری علیه الرحمة نقل نمایم

قال ولله دره وعلی الله بره	ای مرمی من الفخار قدیماً
او حدیثاً اصابه شیخنا هما	ای اکر ومقولو اتها
قلت ردفت الیهما اتماها	ان یکونا کنز عمهم اسدی باسها

فای الفرائس اشترسا ها　　کیف لم یظفر واولو بجریح

ویداللیث حمة جرخاها　　ان تکن فیهما شجاعة قرم

فلما ذافی الدین مابدلاها　　ذخراها لمنکر و نکیر

ام لاحباد مالك ذخراها فصل عبدالله بن مسعود روایت
کرده است که دریکی ازشبها رسول خدا صلی الله
علیه وآله ازنماز شام وخفتن فارغ شد مردی ازمیان صفوف
برخواست وگفت ایمهاجرو انصار من مردی غریبم وبرهیچ
چیز قدرت ندارم مرا طعامی دهید رسول گفت ایدرویش
ذکر غریب مکن که دل مرا اندوه گین ساختی پس از آن
فرمود که غریبان چهارند اول مسجدی که در میان قومی
باشد که در آنجا نروند ونماز نگذارند دوم مصحفی که
در خانه باشد ومردم آن خانه ازآن تلاوت نکنند سیم عالمی
که درمیان جماعتی باشد وایشان تفقد او نکنند ومسائل
دین از او نپرسند چهارم مردی ازاهل اسلام که در میان کفار
اسیر باشد پس فرمود که کیست که مؤنت اینمرد کفایت
کند تادر فردوس اعلااورا جایدهند حضرت امیرالمؤمنین (ع)
برخواست و دست سائل بگرفت وبحجره طاهره حضرت
فاطمه زهراء صلوات الله علیها درآورد وگفت ای دختر رسول

خدا درکار این مهمان نظری کن گفت یا بن عم طعام در خانه اندك است حسن وحسین گرسنه اند وشما نیز روزه داشته اید وآن طعام یك کس رابیش کفایت نکند فرمود آن راحاضر کن وبروایت دیگراست که‌فرمود (نومی الصبیه) بچه‌گان راخواب‌کن پس فاطمه(ع) طعام‌پیش‌آورد حضرت امیر آن طعام راپیش مهمان نهاد وباخود گفت که‌اگر من طعام بخورم مهمان راکافی نباشد واگر نخورم سبب انفعال مهمان شود پس دست دراز کرد وچنان نمود که اصلاح چراغ میکنم و شعله آن را بنشاند و فاطمه را گفت که در روشن کردن چراغ تعلل کن‌تامهمان از خوردن طعام فارغ شود وخود دهان مبارك می جنبانید تا مهمان تصور کند که طعام می خورد و چون مهمان از خوردن طعام فارغ شد حضرت فاطمه (ع) چراغ را آورد چون حضرت امیرالمؤمنین (ع) نظر کرد دید که طعام هم چنین بر جا یست فرمودکه ایدرویش چرا طعام نمیخوری گفت سیر شدم پس حضرت امیر و فاطمه و حسنین علیهما السلام و فضه و همسایها از آن طعام خوردند هنوز باقی بود روز دیگر که آنحضرت نزد

رسول (ص) آمد ویرا گفت یا علی دیشب چون گذرانیدی
فرمود بخیر و خوبی پس آنجناب حکایت چراغ نشانیدن
وطعام نخوردن و چنان نمودن که طعام می خورد و
برکت یافتن طعام تمام برا امیرالمؤمنین(ع)باز گفت حضرت
امیر گفت که شما را اعلام کرد یا رسول‌الله فرمود جبرئیل
نزد من آمد و این خبر داد این آیه آورد و
یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصه

فقیر گوید که باین مضمون روایات بطرق کثیره از
شیعه وسنی نقل شده است و شعراآن را بشعر درآورده‌اند
سید حمیری گفته

قائل للنبی انی غریب
جایع قد اتیتکم مستجیراً
فبکی المصطفی و قال غریب
لا یکن للغریب عندی ذکورا
من یضیف الغریب قال علی
انا للضیف فانطلق ما جوراً
ابنة العم عندنا شیئی
فاجابت اره شیئاً یسیراً

کف برقال اضیعیه فان الله

قد یجعل القلیل کثیراً

شی اطفی المصباح کی لایرانی

فاخای طعامه مو فوراً

جاهد یلمظالا صابع و الضیف

یراه الی لطعام مشیراً

عجبت منکم ملائکة الله

وارضیتم اللطیف الخبیر أ

و لهم قال یؤثرون علی

انفسهم نال ذاك فضلا کبیراً

فصل شیخ جلیل و محدث بی بدیل ثقه الاسلام نوری نورالله مرقده در کتاب شاخه طوبی فرموده که شخصی بود از نیکان حمله شغلش قصیده خوانی بود و بسیار خوب میخواند و در وقت خواندن عمامه را بر زمین میگذاشت و در میان مجلس راه می رفت و در خصوص خواندن قصیده هائیه مادح اهل البیت ملا کاظم ازری امتیازی داشت و فرموده حقیر در بیست سال قبل خواندن او را در نجف اشرف دیدم وحکایت را از او بلا واسطه شنیدم

و بعد از او از جماعتی از اهل حله و غیر حله شنیدم بنحویکه قطع حاصل شد و حکایت چنان شهرت دارد که محتاج بسند نیست و خلاصهٔ آن حکایت چنین است که وقتی جماعتی از اعیان و اشراف بغداد از قبیل قاضی ومفتی وامثال اینها بحله رفتند بریکی از اکابر وارد شدند بجهت تماشا وترویح ازصاحب خانه خواستند که حاجی جواد بجهة ایشان قصیده بخواند چون حالت مشارالیه معلوم بود که در بحبوحه خواندن ازحالت طبیعی بیرون میرفت بنحوی که ملتفت خود نمیشد صاحب خانه ترسید که مبادا ازاشعار مثالب ومعجا بخواند وباعث فتنه وآشوبی شود راضی نشد تا آنکه اصرار آنها ازحد گذشت والفت نزدیك شد بکدورت مبدل شود مقرر شد که از غزلیات ومدایح قصیدهٔ هائیه بخواند پس بنحو مردم حاجی بر خواست و مشغول شد وعمامه رادر وسط خانه گذاشت واز اعیان حله واهل دیوان ورعایا جمع کثیری نشسته ودر صحن خانه ایستاده بودند چون از مدایح فارغ شد بی خبر ازخود شروع در مثالب کرد صاحب خانه هرچه اشاره کرد ثمری نبخشید وحضار مجلس مشغول کشیدن شطب و قلیان بودند چون

تیر شهاب از ابیات قدری از گوشه قلبشان را سوزاند خواستند خواموش کنند و بنحو خوشی اورا مصروف و مانع شوند یکی از آنها سر شطب را برگرداند برروی عمامهٔ او که آتش بگیرد و او مشغول عمامه شود و از آن حالت برگردد و اهانت درضمن مزاحی هم شده باشد پس اثری از سوختن ظاهر نشد دیگری متابعت کرد نشد و هکذا آنچه شطب در مجلس بود بروی عمامه خالی شدند نه حاجی جواد ملتفت شد که منصرف شود و نه دود عمامه بلند شد آخر کار با عانت از خارج رسید از کفگیر اتش گیری که در قهوه خانه ها دارند آتش باشاره آنها آوردند تا آنکه عمامه در آتش غرق شد که هیچ طرفش پیدا نبود حضرات در بوته تعجب و غیظ متحیر و گداخته تا آنکه حاجی بنحو دلخواه از خواندن آنها فارغ شد عمامه را ندید پرسید نشانش را در زیر آتش گرفت پس اورا بیرون آورد و حرکت داد خاکستر ازاو ریخت و برسر گذاشت بدون آنکه جزئی از او تغییر کرده باشد و دراین مجلس درظاهر و خفا جماعت بسیاری بشرف تشیع مشرف شدند و در این حکایت معجزهٔ ایست از ائمه امام علیه السلام و فضیلتی است از برای آن قصیده

شریفه و کرامتی است ازبرای قاری وصاحب قصیده

فقیر گوید که قصیده هائیه آنمرحوم مستغنی از تعریف وتوصیف است چه ظاهراً دراسلام قبل ازاو قصیدهٔ باین طولانی وجزآلت وفصاحت وکثرت مطالب وقلت تعقید گفته نشده وازمرحوم خاتم الفقهاوالمجتهدین صاحب جواهر الکلام نقل است که تمنی فرمود که کاش قصیده هائیه ازری در نامه عمل من بود و جواهر الکلام من در نامه عمل ازری ره و شیخ ادیب اریب مشهور بفضل در آفاق اشهر شعرای عراق شیخ جابر کاظمی آن را تخمیس نموده والحق این زیادتی با اصل در فصاحت توام و در حسن و نضارت مثل همند فهو کنوز در فوق نور و من بجهت تبرك و تیمن از اصل قصیده هائیه چند شعر در اینجا ذکر میکنم قال الشیخ الاجل الاوحدی الماذح لال الاحمدی المولی الکاظم الازری

لافتی فی الوجود الاعلی	ذاك شخص بمثله الله باها
ماحوی الخافقان جن وانس	قصبات السبق التی قد حواها
لا ترم وصفه ففیه معان	لم یصفها الا الذی سواها
انما المصطفی مدینة علم	وهوالباب من اتاه اتاها

وهما مقلتا العو الم یسرا	ها علی و احمد یمناها
هل اتی هل اتی بمدح سواه	لا و مولی بذکره حلاها
وهو علامة الملائك فاسئل	روح جبریل عنه کیف هداها
وتفکر بانت منی تجد ها	حکمة تورث الرقود انتباها
او ما کان بعد موسی اخوه	خیر اصحابه واعظم جاها
لیس تخلو الا النبوه منه	ولهذا خیر الوری استثناها
وهو فی ایة التباهل نفس	المصطفی لیس غیره اباها
ثم قل انما ولیکم الله تری	الا عتبار فی معناها
یابن عم النبی انت یدالله	التی عم کل شی نداها
یا ابا النیرین انت سماء	قد محی کل ظلمة نیراها
یا اخا المصطفی لذی ذنوب	هی عین القذی وانت جلاها

فصل بدانکه شیخ جلیل براح و هاج و بحر عجاج ابو عبدالله حسین بن احمد معروف با بن حجاج یکی ازشعراء شیعه و مادحین اهلبیت علیه السلام است و در سنه ۳۹۱ در بغداد وفات کرد و در پائین پای حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام بخاك رفت و بر حسب وصیت او بر لوح مزارش نوشتند وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید وجماعتی مانند سید رضی و غیره او را مرثیه گفتند و او را در درجه

امرء القیس شمرده اند و از برای اوست قصیده شریفه فائیه مشتمل بر مدح امیر المؤمنین و هجای اعداء آن حضرت و بسیاری از فضایل آنجناب ع و مطاعن اعدا را در آن درج کرده والحق شایسته است که شرحی از آن بشود واز برای اوست قضیه لطیفه و من اول آن قضیه را نقل میکنم آنگاه بذکر چند شعر از آن تبرك میجویم

نقلست که چون سلطان مسعود بویهی باعضدالدوله دیلمی از بناء مشهد امیر المؤمنین علیه السلام فارغ شد در حرم مطهر داخل شد و آستانه مبارکه را بوسید و در کمال ادب نشست وعلماء و بزرگان مانند سید مرتضی و غیره نیز حضور داشتند ابن حجاج پیش ایستاد و شروع کرد بخواندن قصیده فائیه خود چون باشعار هجا رسید سید مرتضی بر آشفت و براو درشتی کرد که در محضر امیر المؤمنین علیه السلام این کلمات زشت چیست که میخوانی وقطع کرد کلام او را ابن حجاج دل شکسته بمنزل خود بر گشت شب درخواب حضرت امیرالمؤمنین رادید که باوی فرمود که خاطر تو شکسته نشود همانا من میفرستم مرتضی علم الهدی رابسوی تو که از تو عذر خواهی نماید و بسوی او نمیروی

تو تا ما بفرستیم اورا که خود او بمنزل تو بیاید و سید مرتضی
نیز در آن شب درخواب دید پیغمبر صلی الله علیه و آله را با امامان
که در دور او نشسته اند سید بخدمت ایشان شتافت و سلام
عرض کرد التفاتی باو ننمودند اینمطلب بر سید خیلی گران
عرضکرد ایموالی من من بنده و غلام شما و فرزند شما میباشم
بچه سبب که مستحق این گونه هجران و بی لطفی شما شدم
شدم فرمود بجهة آنکه شکستی خاطر شاعر ما ابی عبد الله
بن حجاج را پس میروی بمنزل او و براو داخل میشوی و از
واز و عذر می خواهی پس اورا برمیداری و می روی نزد سلطان
و باو خبر میدهی عنایت و شفقت ما را براو سید همان ساعت
ازخواب بیدار شد ورفت درخانه ابن حجاج را کوبید ابن
حجاج گفت ای سید من آنکسیکه ترا بنزد من فرستاده
امر فرموده که من بیرون نیایم تا شما داخل منزل من
بشوید فرموده (سمعا وطاعة لهم) پس براو داخل شد و عذرخواهی
کرد واورا بنزد سلطان برد آنوقت هردو خواب خود را
برای سلطان نقل کردند سلطان ابن حجاج را گرامی داشت
و نعمت وخلعت باو عطا کرد و اورا مرتبه جلیله عنایت
فرمود و اعتراف کرد بفضیلت او و امر کرد او را

بخواندن تمام قصیده در آنحال و آن قصیده شصت و چهار بیت است و من بجهة تبرك این چند شعر را از آن ذکر نمودم

یا صاحب القبة البیضا علی النجف
من زار قبرك واستشفی لدیك شفی

زوروا ابا الحسن الهادی فانکم
تحظون بالاجر والاقبال والزلف

زوروا لمن یسمع النجوی لدیه فمن
یزره بالقبر ملهوفا لدیه کفی

وقل سلام من الله السلام علی
اهل السلام واهل العلم والشرف

انی اتیتك یا مولای من بلدی
مستمسکا بحبال الحق بالطرف

راج بانك یا مولای تشفع لی
وتسقنی من رحیق شافی اللهف

فانك الایة الکبری التی ظهرت
للعارفین بانواع من الطرف

هذی ملائکة الرحمن دائمة

یہبطن نحوك بالا لطاف والتحف

کالسطل والجام و المندیل جآء به

جبریل ما احد فیه بمختلف

و قصه الطائر المشوی عن انس

یخبر بما نصه المختار من شرف

لا قدس الله قوما قال قائلهم

بخ بخ لك من فضل و من شرف

و بایعوك بخم ثم آکدها

محمد بمقال منه غیر خفی

عافوك و اطرحوا قول النبی ولم

یمنعهم قوله هذا اخی خلفی

هذا ولیکم بعدی فمن علقت

به یداه فلن یخشی ولم یخف

فالشافعی یری الشطرنج من ادب

و ابن حنبل فیما قال لم یخف

یقول ان اله العرش ینزل فی

زی الانام بقد اللین الهیف

علی حمار یصلی فی المساجد قد

ارخی ذوآئبه منه علی الکتف
یمشی بنعلین من تبر شر اکهما
در و یخطر فی ثوب من الصلف
وقول نعمان فی شرب المدام بان
لا حد فیه و لا اثم لمعترف
و مالك قال لو طوا بالغلام
ولا تخشوا مقاله من قدجاء بالسخف
مجللا اکل لحم الکلب مبتدعا
مخرا لفا للذی یروی عن السلف
قل لابن سکرة ذی البخل والخزف
عن ابن حجاج قولا غیر منحرف
یا بن البغایا الزوانی العاهرات و من
سلالقبا تهم قد حضن من خلف
بحب حیدرة الکرار مفتخری
به شرفت وهذا منتهی الشرف

فصل از کتاب اغانی ابوالفرج نقلستکه از مدائنی روایت شده که سید حمیری رحمه الله براسب سوار در کناسه کوفه ایستاد و گفت هر کس یك فضیلتی از علی نقل

کندکه من آن‌را بنظم در نیاورده باشم من این اسب‌را باآن چه برمن است باوخواهم داد پس محدثین شروع کرد ند به نقل فضایل امیرالمؤمنین علیه‌السلام وسید اشعار خود را که متضمن آن فضیلت بود انشاد میکرد تاآنکه مردی اورا حدیث کرد از ابوالرعل المرادی که گفت من در خدمت امیرالمؤمنین بودم که مشغول به تطهیر شد از برای نماز وموزه خودرا از پای بیرون کرد ناگاه ماری داخل کفش آنجناب شدپس زمانیکه خواست کفش خودرا بپوشد غرابی بتعجیل از هوا فرود آمد وموزه آنحضرت راربود و بالا برد وبیفکند آنما راز موزه بیرون افتاد سید تا این فضیلت راشنید آنچه وعده کرده بود بوی عطا کرد آن‌گاه آن فضیلت را بنظم درآورد وگفت

الا یا قوم للعجب العجاب
لخف ابی الحسین وللحباب

عدو من عداة الجن عبد
بعید فی المرارة من صواب

کریه اللون اسود ذو بصیص
حدید الناب ازرق ذو لعاب

اتی خفا له فا نسا ب فیـه

لینهش رجله منها بنـاب

فقض من السماء له عقاب

من العقبان او شبه العقاب

فطار به فحلق ثم اهوی

به للارض من دون السحاب

فصك بخفه فانساب منه

وولی هار با حذر الحصاب

فذوفع عن ابی حسن علی

نقیع سمامه بعد انسیاب

فصل موفق ابن احمد از علی بن ابی طالب روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز فتح خیبر فرمود اگر اندیشه نمیکردم از اینکه بگویند طوایفی از امت من در حق تو آنچه نصاری در حق عیسی بن مریم گفتند هر آینه امروز در فضل تو سخنی میگفتم که بر هیچ گروهی از مسلمانان نگذری مگر آنکه بخاك کفش تو تبرك جویند و بفاضل آب وضوی تو استشفا نمایند

گر نبودی خوف در هاسفتمی

آنچه در دل بود یکسر گفتمی

لیك با این قوم که کورند وکر

چون توا نسم گفت او صاف قمر

لکن در فضل تو کافی است که تو از من باشی و من از تو ارث مرا میبری وارث تو را میبرم و تو از من بمنزله هرونی از موسی مگر آنکه پیغمبری پس از من نباشد یا علی تو ادا کننده دین منی و قتال کنندهٔ بر سنت من و تو در آخرت نزدیکترین مردمی بمن و فردای قیامت خلیفه منی بر حوض من منافقان را از آن دور میکنی و تو اول کسی هستی که وارد میشوی بر حوض من و اول کسی هستی که داخل بهشت میشوی از امت من و شیعه تو بر منبر هائی از نور باشند همه سیراب و خوش وقت با روهای سفید برد ور من ایشان را شفاعت کنم و در بهشت همسایگان من خواهند بود و دشمنان تو در فردای محشر همه گی تشنه کام و افسرده ور و سیاه باشند و پیوسته با تازیانهای آتشین ایشان را بزنند در حالتی که سرهای خود را از شدت سنگینی غل و زنجیر بالا کرده و دیده ها را بسته باشند یا علی حرب تو حرب منست صلح

تو صلح من است علانیه تو علانیه من است ضمیر تو ضمیر منست تو باب علم منی و اولاد تو اولاد منندو گوشت تو گوشت من است وخون توخون منست وحق باتو است و برزبان تو است و در دل تو است و در نظر تو است و ایمان با گوشت وخون تو مخلوط است چنانکه باگوشت و خون من و خدای عزوجل مرا امر فرموده است که ترا بشارت دهم به اینکه تو و عترت تو در بهشت خواهند بودودشمن تو در جهنم و وارد نشود بر حوض من دشمن تو و غائب نشود از حوض من دوست تو علی علیه السلام فرمود من بسجده افتادم و خدای را حمد کردم بآنچه بمن احسان فرموده از اسلام و قرآن و مرا دوست خاتم النبیین و سید المرسلین گردانید ولنعم ماقیل

و لا ینجی من الرحمن شیئی

و من هول القیمه و الحساب

و من نار تلهب فی جحیم

سوی حب الامام ابی تراب

شفیع الخلق فی یوم التلاق

هو المنعوت فی آی الکتاب

از رسول خدا صلی الله علیه و اله مرویستکه بر داشته نشود قدم بنده در روز قیامت تا سوال شود از او از چهار چیز از عمر او که درچه فانی کرده و از جوانی او درچه پیر کرده واز مال او که از کجا کسب کرده و درچه انفاق کرده واز محبت ما اهلبیت (قلت)

مواهب الله عندی جاوزت املی ولیس یبلغها قولی ولا عملی
لکن اشرفها عندی و افضلها ولایتی لامیر المؤمنین علی

فصل بدانکه امیر المومنین علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله از همه از تمامی مردم بود وهیچ زاهدی بمرتبه زهد آن حضرت نرسید وهمه زهاد روی اخلاص بدرگاه او مالیده اند ورحل اقامت بر در خانه او افکنده اند هرگز از طعامی سیر نخورد و پیوسته ماکول وملبوس او از همه کس خشن تر بود ولباسش کرباس بسیار درشت بود وخوراکش نان جوین بود که سبوس آنرا نگرفته باشند ونعلینش از لیف خرما بود ومدت پنج سال صاحب اختیار وخلیفه بود و آجری برروی آجری نگذاشت وخشتی بروی خشتی سوار نکرد وهرگز گاو و گوسفندی جمع نکرد وهزار مملوك خرید از مال خود که بکدیمین وعرق جبین پیدا کرده بود و برای رضای

خدا آنها راآزاد کرد وعمل او به عمل کسی مانند بود که
پیوسته بجانب بهشت ودوزخ چشم دوخته و نظر میکند و
نفقه آن حضرت از غله خود آنجناب بود که در ینبع داشت
ومردم رااز نفقه خود نان وگوشت میداد وخود تلید می
کرددر زیت ومیخوردشعر

وکان طعامه خبزاً وزیتاً و یؤثر باللحوم الطارقینا

وقتی عدی بن حاتم بر آن حضرت وارد شد آن جناب را
دید که در پیش او مشکی کهنه بود که در آن قدری آب
خالص بودوهم در نزد آن حضرت ریزهای نان جوین و
ونمك بود عدی گفت یا امیر المؤمنین من می بینم شما را
روزهای دراز باشکم گرسنه بسر میبری ودرامور مسلمانان کوشش
مینمائی وشب رابه بیداری وخون جگر خوردن ومشقت کشیدن
در بنده گی خدای بروز میآوری وافطار تو همین است فرمود

علل النفس بالقنوع والا طلبت منك فوق ما یکفیها

فرمود نفس را بقناعت مشغول کن وباز دار بآن و گرنه
سرکشی خواهد کرد وفوق کفایت از تو طلب خواهد نمود
واز احنف ابن قیس مرویست که وقتی بنزد معاویه رفتم ازشیرینی
و ترشی چندان نزد او آوردند که تعجب کردم

بعد از آن طعامهای رنگارنك در سفرهٔ او چیدند که من نام آنهارا ندانستم و یکیکرا از او میپرسیدم و او جواب میگفت چون معویه طعام خود را وصف نمود مرا گریه در گرفت گفت چرا گریه میکنی گفتم بیاد م آمد که شبی در خدمت علی (ع) بودم وقت افطار شد آن حضرت مرا تکلیف ماندن کرد پس انبانی سربمهر طلب نمود چون حاضر کردند گفتم این چه چیز است گفت سویق جو است گفتم که ترسیدی که از آن بردارند یا بخل کردی که چنین سر آنرا مهر کرده فرمود نه این و نه آن بلکه ترسیدم که حسن و حسین آن را بروغن یا بزیت بیالایند گفتم مگر حرام است فرمود نه و لیکن واجبست بر اما مان عادل که قسمت بردارند بقدر ضعیف ترین مردم تا فقیر را فقر او از جاده بیرون نبرد معویه گفت ذکر کردی کسی را که احدی فضل او را انکار نتواند کرد و از اصبغ بن نباته مرویست که علی علیه السلام فرمود داخل شدم ببلاد شما با همین لباسهای کهنه و اسباب و شتر سواری خود و اگر از بلاد شما بیرون روم و باخود ببرم زیاده از آنچه آورده ام بدانید که در مال خدا و مال مسلمانان خیانت کرده باشم و روایت شده

که روزی آنحضرت ببازار بزازان آمد بمردی فرمود دو جامه
بمن بفروش آنمرد گفت که یا امیرالمؤمنین آنچه بخواهی
نزد من هست حضرت چون دانستکه آنمرد او را شناخته
از او در گذشت بدر دکان پسری آمد و دو جامه از او
خرید یکی را بسه درهم و یکی را بدو درهم فرمود ای
قنبر آن جامه که بسه درهم خریده ام تو بردار و بپوش
قنبر عرض کرد که تو بآن سزاوار تری زیرا که بر بالای
منبر می روی و برای مردم خطبه میخوانی حضرت فرمود که
ای قنبر تو جوانی و لباس بهتر ترا زیبنده است و من از
پروردگار خود شرم دارم که برتو تفضیل جویم و ازرسول
خدا (ص) شنیدم که فرمود بپوشانید بغلامان خود از آنچه
خود می پوشید و بخورانید بایشان از آنچه خود بخورید
و چون آنجامه را پوشید آستین آنرا کشیده از سر
انگشتان او درگذشت امر کرد تاآن را بریدند وجدا کرده
بینداخت آن پسر عرض کرد بمن بده تا کنار آستین آن
را بدوزم فرمود که آن را بگذار بهمین صفت که هست که
عمر ازاین شتابنده تر است بعداز آن پدر آن پسر آمد و عرض کرد
یا امیرالمؤمنین پسرم ترا نشناخته اینک دو درهم از شما زیاد

گرفته حضرت فرمود که نمیگیرم ومن او را گول نزده ام
واومرا گول نزده است و برضای یکدیگر معامله کرده ایم
وازسوید بن غفله مرویستکه وقتی بخدمت حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام آمدم دیدم کاسه از دوغ بسیار ترش در پیش
آن جناب است وقرصی از نان جوخشك که پوست ونخالهٔ
جو برروی آن پیدا بود بردست داشت وبزحمت تمام آن
رامی شکست واگر بدست شکسته نمیشد بقوت زانوی خود
آن رامی شکست ودر کاسه می ریخت وباآن دوغ میخورد پس
مرا تکلیف خوردن کرد گفتم روزه دارم فرمود که ازرسول خدا
(ص) شنیدم که فرمود کسیرا که روزه او مانع شود اورا ازطعامیکه
میل بآن داشته باشد برخداحق است که اورا طعام دهد از طعام
بهشت وشراب دهد اورا ازشراب بهشت سوید گوید که فضه کنیز
آن حضرت نزد آن جناب ایستاده بود باوی گفتم وای برتو
ای فضه آیا نمی ترسی ازخدا درامر این پیر مرد که آرد
نان آن راغربال نمی کنید ونخاله آن را نمی گیرید فضه
گفت که خود آقامرا امر کرده که نخاله آن رانگیرم حضرت
ازمن پرسید که بفضه چه گفتی من آنچه گفته بودم عرض
کردم فرمود پدر ومادرم فدای رسول خدا باد که هرگز

سبوس نان اورا نگرفتند وسه روز از نان گندم سیر نخوردند
تا از دنیا رحلت فرمود وروایت است که عمرو بن حریث در
کمین آنحضرت بود که غذای آنحضرت را ببیند دید فضه
انبانی سر بمهر آورد ویك گردهٔ نان جو خشك درشت
از میان انبان بیرون آورد عمرو گفت ای فضه چرا نخاله
این آرد را نگرفتی وآن را پاك نکردی گفت چگونه چنین
کنم وحال آنکه امیر المؤمنین (ع) مرا ازآن نهی کرده و
من نان نیکو درمیان انبان او میگذاردم امیر المؤمنین در
انبان را مهر کرد که دیگر نتوانیم طعام پاکیزه درآن گذاریم
پس امیر المؤمنین (ع) آن نان را ریزه کرد درکاسه وقدری
آب برآن ریخت واندکی نمك برآن پاشید وآستین بالا
زد وازآن بخورد چون فارغ شد دست برمحاسن خود گرفت
فرمود ای عمرو خائب وخاسر است این ریش من اگر از
جهة طعام اورا در آتش جهنم بسوزانم واین مرا کافی
خواهد بود وبآن قناعت توانم نمود از اصبغ بن نباته
مرویست که چون ازجائی مالی بخدمت امیر المؤمنین (ع) میآوردند
داخل بیت المال میشد و مستحقان را جمع میکرد بعد
ازآن دست بمال میزد وبجانب یمین و یسار متفرق میکرد

و میفرمود (یا صفراء یا بیضا لا تغرینی غری غیری) یعنی ای دنیا روایدر هم مرا فریب ندهید و بفریبید غیر مرا و میفرمود

هذا جنای وخیاره فیه اذ کل جان یده الی فیه

بعد از آن ازآنجابیرون نمیامد تا جمیع آن اموال را متفرق میکرد و حق هر کسی را با و میرسانید و بعد از آن امر میفرمود که بیت المال را جاروب کنند و آب در آن بپاشند بعد از آن دو رکعت نماز میگذارد و بعد از سلام نماز میفرمود ای دنیا خود را بمن منما و مرا بخود مشتاق مگردان و مرا فریفته خود مکن که من ترا سه طلاق گفته‌ام طلاقی که در آن رجوعی نباشد

و کان یقول یا دنیای غری

سوای فلست من اهل الغرور

فصل ابن ابی الحدید سنی در شرح نهج البلاغه گفته بدانکه اگر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در مقام مفاخرت در آید و در تعداد فضایل و مناقب خود با آن فصاحتی که حقتعالی با و کرامت کرده وآن را با و مخصوص گردانیده مبالغه نماید و جمیع فصحای عرب

نیز او را مساعدت کنند و معاونت نمایند نتوانند رسید بعشری از آنچه رسول صادق الوعد درشان او تصریح فرموده و مراد من اخبار مشهوره نیست که امامیه بر امامت او استدلال کرده اند مانند خبر غدیر خم وحدیث منزله و قصه برائت و خبر راز گفتن و خبر تبلیغ رسالت هنگامی که عشیره خود را در مکه جمع کرد و ایشان را ضیافت نمود و دعوت به ایمان نمود علی علیه السلام اول ایمان آورد و مانند اینها بلکه مراد من اخبار خاصه چند است که ائمه و پیشوایان حدیث درشان او روایت کرده اند که اقل قلیل از آنها در حق دیگری از صحابه نقل نکرده اند و من از آنچه علمای محدثین ما که در حق علی (ع) متهم نیستند و دیگران را درخلافت بر او تفضیل میدهند نقل کرده اند قلیلی از آنها را نقل میکنم زیرا که فضایلی راکه این جماعت نقل میکنند نفس بآن مطمئن میگردد و مثل روایت دیگران نیست پس ابن ابی الحدید بیست و چهار خبر روایت کرده در فضایل آنحضرت و بعد از آن گفته که من این

اخبار را در این موضع از کتاب ذکر نکردم مگر از جهت آنکه بسیاری از کسانی که از آن حضرت منحرفند چون برمی خورند بکلام او در نهج البلاغه و غیر آن که متضمن شکر گذاری و تحدیث بنعمتهای خدا است یا آنحضرت ازاختصاص برسول خدا (ص) و تمیز او از دیگران آن حضرت را بکبر وفخر وعجب نسبت میدهند وپیش از این قومی از صحابه نیز چنین میگفتند درحق او چنانچه بعمر گفتند علی را امیر لشکر وامیر جنك کن گفت کبر علی از این زیادتر است که امیر لشکر و امیر جنك شود وزید بن ثابت گفت ماندیدیم احدی راکه ازعلی واسامه متکبرتر باشد ومن درشرح قول آنحضرت که میفرماید نحن الشعار والاصحاب ونحن الخزنة والابواب این اخبار راذکر کردم تا مردم برمنزلت ومقام اودر نزد رسول خدا آگاه شوند وبدانند که چنین کسیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق او این گونه فضایل گوید اگر بهوا عروج کند و بآسمان برود وبر انبیا وملئکه فخر نماید جای آن نیستکه کسی اورا ملامت کند بلکه همه اینها بشأن او لایق بلکه ذات مقدسش از آن بالاتر است او قلت انه رب کل فضیلة

ما کنت فیما فلته متخیلا وچگونه چنین نباشد وحال آنکه
آن حضرت هرگز بمسالك اهل تعظیم وتکبر چه درگفتار و
چه درکردار سلوك نفرمود بلکه خلق شریفش از همه
الطیف تر و طبعش از همه کریمتر و تواضعش
ازهمه زیادتر وتحملش ازهمه بیشتر و شگفتگی او از همه
بهتر وروی اواز همه گشاده تر بود چنانکه بعضی او را
بخوش طبعی وشوخی نسبت میدادند وحال آنکه این دو
صفت منافی تکبر ومخالف استطالة وتفاخرند اگر گاهی از
اوقات از این کلمات برزبان میراند بود مگر ازبابت نفثه
مصدور وشکوی مکروب وتنفس مهموم وقصد نداشت بآن
مگر شکر نعمت خدا وآگاه نمودن غافلین بآنچه حقتعالی
باو کرامت فرموده از فضیلت پس بدرستیکه این ازباب امر
بمعروف وتحریص نمودن است براعتقاد حق وصواب درامر
او ونهی از منکری است که عبارت باشد از تقدیم غیراو براو
در فضل که خدا نیز ازآن نهی فرموده فی قوله افمن یهدی
الی الحق احق ان یتبع ام من لایهدی الا ان یهدی
فما لکم کیف تحکمون و هم ابن ابی الحدید
در موضعی دیگر گفته فضایل آن حضرت ازبسکه عظیم و

منتشر ند بجائی رسیده که متعرض آنها نتوان شد و متصدی تفصیل نتوان گردید و چنانستکه ابوالعینا بعبدالله بن یحیی بن خاقان وزیر متوکل و معتمد گفت همانا من در ستودن فضل تو مانند کسی ام که از روشنائی روز و تا بش ماهتاب که هیچ یك از آنها بر هیچ بیننده مخفی نیست خبر دهد پس مرا یقین است که هر چه مبالغه در گفتن کنم باز بعجز منسوب و از بلوغ بغایت آن مقصر خواهم بود پس عنان زبان از ثنای تو باز پس کشیده بدعای تو پیوستم و خبر دادن از فضایل ترا بعلم مردم بحال تو واگذاشتم پس ابن ابی الحدید گفته که چه گویم در حق مردیکه دشمنان و بد خواهان او بفضل او معترفند و قدرت بر انکار مناقب و کتمان فضایل او ندارند و تو می دانیکه بنی امیه بر سلطنت اسلام استیلا یافتند واز مشرق تا مغرب زمین را بزیر نگین در آوردند و بهرحیله که داشتند سعیها کما شتند که نور علی علیه‌السلام را اطفا کنند و مردم را از او منحرف گردانند و چه معائب و مثالب که از برای آنحضرت (ع) وضع نمودند و بربالای همه منبر ها او را لعن کردند و کسانی که مدح آن حضرت

مینمودند زجر میکردند بلکه حبس میکردند و میکشتند و از روایت حدیثی که متضمن فضیلت یا موجب شهرت آن حضرت بود منع می نمودند حتی آنکه مردم می ترسیدند از اینکه فرزندی را علی نام کنند و کسیکه نام او علی بود نام خود را مخفی مینمود و باوجود اینها نام آن حضرت بلندتر و درجه او در نظرها رفیع تر شد مانند مشك که هر چند او را بپوشانند عطرش منتشر شود و هر قدر پنهانش دارند بوی خوشش زیادتر گردد و مثل آفتاب که بکف دست پوشیده نشود و مثل روشنائی روز که اگر یك چشم آن را نبیند چشم های دیگر بسیار او را مشاهده کنند

(وکم اشاروا وکم ابدوا وکم ستروا ـ و الفضل یظهر من باد و مستتر) و چه گوئیم در حق مردی که هر فضیلتی باو منسوب و هر فرقه و طایفه او را مجذوب او است رئیس همه فضایل و سر چشمه همه محامد و خصایل دوشیزه گی فضل او بر دو در میدان فضیلت از همه پیشتر رانده و پستان فضل را او دوشیده و مکیده هر که را در فضل کمالی بظهور آید از او باز گرفته و باو پیروی کرده و بدنبال او

در افتاده

من جاء بالقول البلیغ فقائل	عنهم والا فهو منهم سارق

و تو میدانی که اشرف علوم علم الهی است زیرا که شرف علم بشرف معلوم است و معلوم علم الهی اشرف موجودات است پس علم الهی اشرف علوم خواهد بود و این علم باین شرافت که دانستی مقتبس است از کلام آنحضرت وازاو نقل شده وباو منتهی شده وابتدای آن ازاو است وطائفه معتزله که اهل توحید و عدل و ارباب نظرند و مردم این علم راازایشان تعلیم میگیرند همه شاگردان آن حضرتند زیرا که بزرك ایشان واصل بن عطا شاگرد ابوهاشم عبدالله بن محمد بن حنفیه است وابوهاشم شاگرد پدر خود بوده و پدرش شاگرد آنحضرت بود وبعدازآن سخن را دراز کشیده است در اینکه بازگشت همه علما وفقهای اسلام بحضرت امیرالمؤمنین (ع) است تاآنکه میگوید محمد بن ادریس شافعی انصاف داده است هنگامی که ازاو پرسیدند تو درحق علی چه میگوئی گفت چه بگویم درحق کسیکه اخفت اولیائه فضائله خوفا واخفت اعدائه فضائله حسدا وشاع من بین ذین ماملاالخافقین یعنی دوستان اوازجهت خوف وبیم فضایل او را پنهان داشتند ودشمنان اوازراه کینه وحسد مناقبش رامخفی

کردند وازمیان دوخفا چندان فضایل اوشایع شد که خافقین راپر کرد ابن مردویه درکتاب خودگوید که نافع بن ازرق بعبدالله بن عمر گفت من علی رادشمن میدارم گفت خداترا دشمن بدارد دشمن میداری مردی راکه یك سابقه ازسوابق اودر اسلام بهتر است ازدنیا وما فیها فقیر گوید بس است در فضیلت امیرالمؤمنین (ع) آنکه دشمنان آنحضرت چندان از مناقب آن بزرگوار نقل کرده اند که ضبط نتوان کرد و کافی است دراینمقام ذکر اشعاری که عمرو بن عاص که اعدی عدو آن حضرت است درمدح اوانشاکرده است قال

بآل محمد عرف الصواب　　وفی ابیاتهم نزل الکتاب
وهم حجج الاله علی البرایا　　بهم و بجدهم لا یستراب
و لا سیما ابو حسن علی　　له فی الحرب مرتبة تهاب
طعام سیوفه مهج الاعادی　　وفیض دم الرقاب له شراب
و ضربته کبیعته بخم　　معاقدها من القوم الرقاب
علی الدر والذهب المصفا　　و باقی الناس کلهم تراب
هو البکاء فی المحراب لیلا　　هو الضحاك اذا اشتد الضراب
هو النباء العظیم و فلك نوح　　و باب الله و انقطع الخطاب

(فصل) در ذکر آیات و اخبار وارده درفضیلت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

بدانکه من در این فصل چهل مطلب ذکر میکنم پنج اول در آیات وارده درشان آن حضرت و پنج دیگر در نصوص وارده بر امامت آن جناب وسی مطالب دیگر در فضایل آن حضرت اما آیات **اول** قوله تعالی انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون دوم آیه تطهیر است که درشان حضرت رسول و علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام نازل شده در خانه ام سلمه امیرالمؤمنین ع فرمود که رسول خدا هر صبح گاهی میآمد ما را و می فرمود الصلوة رحمکم الله انما یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و این آیه دلیل است بر عصمت اصحاب کساء علیهم السلام سوم نزول هل اتی است در شان امیر المؤمنین ع و فاطمه و حسنین علیهم السلام واقد اجاد الازری فی قوله

هل اتی هل اتی بمدح سواهم لاو مولی بذکرهم حلاها

چهارم آیه مباهله است و مراد از انفسنا علی بن ابی طالب است که تعبیر شده از آن حضرت بنفس مقدس نبوی

و از این تعبیر معلوم شود که آن حضرت شرکت دارد با رسول خدا در جمیع کمالات و فضایل مگر آنچه باجماع خارج شده که نبوت باشد و لهذا چون مأمون از حضرت امام رضا علیه السلام پرسید که خبر بده مرا ببزرگ تر فضیلتی از امیرالمؤمنین علیه السلام که قرآن بر آن دلالت داشته باشد حضرت فرمود که آن فضیلتیست که در آیه مباهله است و شیخ ازری اشاره بهمین فضیلت کرده در شعر خود وهو فی آیة التبا هل نفس المصطفی لیس غیرها ایاها

پنجم آیه مودت است قال تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی مراد از قربی علی و فاطمه ع وحسنین علیهم السلام است و مراد از حسنه فی قوله تع و من یقترف حسنة محبت ایشان است

فقیر گوید آیاتی که درشان امیر المؤمنین (ع) است زیاده از آنستکه احصا شود مراد از والسابقون السابقون اولئك المقربون آن حضرت وشیعه اواست چنانچه ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات اولئك هم خیر البریه نیز آن حضرت وشیعه اواست ومراد از افمن کان مؤمنا آن حضرت است

بلکه نازل نشد آیه که در آن یاایها الذین آمنوا است مگر آنکه علی
راس و امیر آن است و او است مراد از قوله تعالی
وهو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا
چه او پسر عم پیغمبر وشوهر دختر اواست واشاره باو و
فاطمه است مرج البحرین یلتقیان واشاره به پیغمبر است
بینهما برزخ لایبغیان و اشاره است بحسنین یخرج منهما
اللولوء والمرجان واواست مراد ازقوله تعالی و تعیها اذن
واعیه چه او بود اذن واعیه مر علم را و اواست مرادازو صدق
به فی قوله تعالی والذی جاء بالصدق وصدق به واواست مراد
ازمؤمنین فی قوله تعالی هو الذی ایدك بنصره و بالمؤمنین
واشاره ببودن بااواست فی قوله تعالی وکونوا مع الصادقین
واواست مراد ازقوله تعالی یوم لایخزی الله النبی والذین
آمنوا معه واواست سبیل وصراط ومیزان وصراط مستقیم
واواست که آیات برائة را بمکه برد وبر کفار خواند واو
است که بآیة نجوی عمل کرد دینار خود رابده درهم فروخت
وده مرتبه بارسول خدا راز گفت و درهر مرتبه پیش از آنکه
نجوی کند یکدرهم تصدق کرد تا آیة نجوی نسخ شد
بقوله ءاشفقتم ان تقدموا بین نجوی کم صدقات

واو است مراد از شهید وشاهد ومشهود درقرآن واو است
مراد ازصادق ومصدق وصدیق واواست فضل ورحمت ونعمت و
اواست امام مبین واو است مراد از ومن عنده علم الکتاب
واو هست آیة کبری ونباعظیم وکان یقول مالله آیة اکبر
منی ولالله نباعظیم اعظم منی ولقد عرضت ولایتی
علی الامم الماضیة فابت ان تقبلها ومراد از والدین
حضرت رسول خدا وآن حضرت است
قال صلی الله علیه وآله انا وعلی ابواهذه الامة
ولحقنا علیهم اعظم من حق ابوی ولادتهم فانا ننقذهم
ان اطاعونا من النار الی دار القرار ونلحقهم من العبودیه
بخیار الاحرار واواست حبل الله المتین واواست مراداز
صالح المؤمنین واواست مقصوداز اخوانا علی سرر متقابلین
واو است مراداز ولکل قوم هاد واو است مرادازقوله تعالی
فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه الا یه
واواست مراداز قوله تعالی اجعلتم سقایة الحاج وعمارة المسجد
الحرام کمن آمن بالله والیوم الاخر وجاهد فی سبیل الله و
درحق او نازل شد قوله تعالی ومن الناس من یشری نفسه
ابتغاء مرضات الله در آن شبی که در فراش رسول

خدا خوابید و جان خود را فدای آن حضرت کرد و او
است مراد از ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة
و او است مؤذن بین جنة و نار و او است صاحب اعراف
و او است که از ولایت او سؤال کرده میشوند مردم
قال الله تعالی وقفوهم انهم مسئولون ای عن ولایة
علی ابن ابی طالب علیه السلام الی غیر ذلک و
اما نصوص وارده بر امامت امیر المومنین صلوات
الله علیه پس زیاده از آنستکه در اینجا ذکر شود
من اشاره میکنم به مختصری از آن اول خبر غدیر است
که بتواتر رسیده که رسول خدا صلی الله علیه واله در مراجعت
از حجة الوداع در موضع غدیر خم در مجمع صحابه
امیر المؤمنین (ع) را بلند کرد که همه گی دیدند پس
آنجناب را وصی خویش کرد و سفارش در حق او فرمود
و از برای او از مردم بیعت گرفت و از جمله کلمات آن
حضرت است که در آن روز فرمود من کنت
مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من
عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و
این حدیث شریف را شیعه و سنی بتفصیل نقل کرده اند بلکه
کتاب ها در این خصوص نوشته اند بلکه بیست و هشت
مجلد و زیاده تر در طرق این حدیث نوشته شده و این

احقر نیز کتابی در خصوص این حدیث نوشته ام موسوم بفیض القدیر فیما یتعلق بحدیث الغدیر دوم خبر منزلت است که شیعه وسنی بزوایات کثیره معتبره نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله بامیر المؤمنین ع فرمود انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی یعنی تو نسبت بمن بمنزله هرون می باشی از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من پس ثابت کرد برای امیر المومنین مراتب هرون را از وزارت و خلافت و شرکت او باموسی در همه امورات مگر آنکه نبوت را از امیر المومنین علیه السلام استثنا کرد سیم حدیث تسلیم بر آن حضرت است بامرة المومنین که بریده روایت کرده که رسول خدا (ص) امر کرد مارا که سلام کنیم بر امیر المؤمنین بامرة المومنین یعنی بگوئیم السلام علیك یا امیر المؤمنین واین اسم مخصوص آن حضرت است که از آسمان برای آن حضرت آمده وهر که غیر آن حضرت باین اسم نامیده شده وراضی بآن شده منکوح بوده واگر نبوده مبتلا میشده وبهمین معنی تفسیر شده قوله تعالی ان یدعون من دونه الا اناثا

چهارم خبر دوران حق است باز چنانچه بروایات بسیار وارد شده که رسول خدا فرمود علی مع الحق والحق مع

علی والحق یدور حیث ما دار علی یعنی علی باحق است وحق باعلی است وحق میگردد هر کجا که بگردد علی

پنجم خبر طیراست وآن روایت چنان است که بطرق کثیره وارد شده که مرغ بریانی برای رسولخدا (ص)هدیه آوردند ودر جلو آن حضرت نهادند آنجناب گفت اللهم ائتنی باحب خلقك الیك یاکل معی خدایابرسان برایمن بهترین خلق خودرا که بخورداز اینمرغ بامن امیرالمؤمنین وارد شدوباآنحضرت میل فرمود واما فضایل وکمالات آن حضرت پس زیاده از آنست که معشاری از آن دردفاتر واسفار ذکرشود حاز الفضایل والمناقب کلها انی یحیط بمدحه الاسفار ومن بجهت تیمن وتبرك دراین مختصر بمختصری از آن اشاره مینمایم

اول آنکه پابردوش پیغمبر (ص) گذاشت وبربام کعبه بالا رفت وبت هارا بر زمین افکند وشکست

دوم آنکه رسولخدا (ص) امر زنهای خودرا باميرالمؤمنين عليه السلام واگذاشت درحیوة و بعد از ممات خویش

سوم آنکه سبقت گرفت آن حضرت برتمامی مردم دراسلام

وایمان ونماز وبیعت بارسول خدا و او است صدیق اکبر وفاروق امة ویعسوب مؤمنین واول کسیکه مصافحه میکند بارسول خدا روز قیامت وروایت است که معویه در یکی از کاغذهائیکه برای امیرالمؤمنین (ع) نوشته بود مفاخر خودرا ذکر کرده بود امیرالمؤمنین (ع) چون قرائت آن نمود فرمود آیا بفضایل فخریه میکند برمن پسر آکلة الاکباد بنویس ای غلام درجواب اوپس این اشعار رافرمود

محمد النبی اخی و صهری   وحمزه سید الشهداء عمی

و جعفر الذی یضحی و یمسی   یطیر مع الملائکة ابن امی

وبنت محمد سکنی وعرسی

مشوب لحمها بدمی ولحمی   و سبطا احمد و لدای منها

فمن منکم له سهم کسهمی   سبقتکم الی الاسلام طرا

غلاما ما بلغت اوان حلمی   و اوجب لی و لایته علیکم

رسول الله یوم غدیر خم

چون اینمکتوب بمعویه رسید امر کرد تا او را پاره کردند که اهل شام مطلع نشوند بر فضایل آنحضرت مبادا که میل بآنحضرت کنند چهارم آنکه آنحضرت برادر رسول خدا بود و خصوصیتش بآنحضرت از همه کس

بیشتر بود و رسول خدا او را از همه کس بیشتر دوست
می داشت و میفرمود علی نسبتش بمن بمنزله سر من است
نسبت ببدنم و ابن‌مسعود گفته که دیدم کف رسول خدا را
در کف علی ع و او می بوسید آ ن را گفتم یا رسو ل الله
بچه نحو است منز لت علی با شما فرمود مثل منز لت من
نسبت بخدای تعالی و از امیرا لمومنین ع و یستکه وقتی
خواستم بخدمت رسول خدا بر سم در آن وقت آن حضرت
در بعضی از حجرات طا هرات بود من اذن دخول طلبیدم
آن حضرت اذن با ر داد چون داخل شد م فرمود یا علی
آیا ندانستی که خا نه من خا نه تو است پس برای چه اذن
خواستی گفتم یا رسول الله دوست داشتم که با اذن داخل
شوم فرمود یا علی(ع) دوست داشتی آنچه را که خدادوست
میدارد و اخذ کردی بآداب الهی یا علی آیا ندانستی که تو برادر
منی آیا ندانستی که ابا فرمود خالق ورازق من که از برای من
سری با شد نها ن از تو یا علی تو و صی منی بعد از من و
تو مظلوم و مضطهد خوا هی بود بعد از من یا علی ثا بت
با تو مقیم بامن است و مفا رق از تو مفا رق از من است یا
علی دروغ گفت کسیکه گما ن کرد که مرا دوست میدارد

و حال آنکه ترا دشمن میدارد زیرا که خدا خلق کرد مرا و تو را از یك نور پنجم آنکه آن حضرت در روز خندق بمبارزه عمرو بن عبد ود بیرون شد وضربتی براو زدکه افضل بود از اعمال امت پیغمبر تا روزقیامت چنانچه رسول خدا از آن خبر داد وهم روایت است که آن سرور فرمود لضربة علی خیر من عبادة الثقلین ششم آنکه چون در غزوهٔ خیبرا بابکر و عمر رایت پیغمبر را گرفتندو بجنك رفتند و جنك نکرده گریختند پیغمبرفرمود لا عطین الرایة غدا رجلا یحبه الله و رسوله و یحب الله ورسوله کرارا غیر فرار لا یرجع حتی یفتح الله علی یدیه

یعنی فردا علم را خواهم داد بمردی که خدا ورسول اورا دوست میدارند و او خدا و رسول را دوست میدارد کراری که فرار ازجنك نکند وبرنگردد تاخداوند فتح بردست او کند پس روز که شد علم را باامیرالمؤمنین (ع) دادو آن حضرت بجنك رفت ومرحب رابقتل رسانید ودر قلعه خیبر را کند وفتح کرد وحسان بن ثابت درآن روز این اشعار بگفت....

وکان علی ارمد العین یبتغی دواء فلما لم یحس مداویا شفاه رسول الله منه بتفلة فبورك مرقیا و بورك راقیا

وقال ساعطی الرایة الیوم صارما کمیا مجبا للرسول موالیا
یحب الهی و الاله یحبه به یفتح الله الحصون الا وابیا
فاصفی بها دون البریة کلها علیا وسماه الوزیرا لمواخیا

هفتم آنکه چون مهاجرین بمدینه آمدند در حوالی مسجد رسول خانه‌ها بنا کردند از هر خانه دری بمسجد گذاشتند رسول خدا بحکم خداوند معاذ بن جبل را فرمود که مردم راندا کند که هر کس درخانه خود راکه بمسجد باز می شود مسدود کند وهیچ کس را اجازه نداد و لو بگذاشتن یك روزنه مگر علی ابن ابی طالب را که فرمود باب او مفتوح باشد وفرمود که این حکم از جانب خداست

وقال صلی الله علیه و آله لایحل لاحد ان یجنب فی هذا المسجد الا انا وعلی وفاطمة والحسن والحسین (ع) ومن کان من اهلی فانهم منی

هشتم آنکه در آن حضرت بود خصال انبیاء واگر کسی میخواست که نظر کند بعلم آدم وحکمت نوح (ع) وحلم وسخای ابراهیم وبهجت سلیمان وزهد داود وجمال یوسف نظر میکرد بامیر المؤمنین (ع) چه آن حضرت یادگاری منه بوده آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری بو محمد بن احمد مفجع بصری که از وجوه اهل لغت وادب و حدیث است

واشعار بسیاری در مراثی اهلبیت (ع) گفته و چون تفجع
بر قتل ایشان مینموده اورا مفجع لقب داده اند قصیدهٔ گفته
درمدح امیرالمؤمنین (ع) معروف بقصیده اشباه ودر آن تشبیه
کرده امیرالمؤمنین (ع) را بسایر پیغمبران علیهم السلام قال
کان فی علمه کآدم اذ علم شرح الاسماء والمکنیات الابیات
نهم آنکه ملئکه آن حضرت را دوست میداشتند وافتخار میکردند
بخدمت کاری آن حضرت و بجهت کثرت اشتیاق ایشان بآنحضرت
حقتعالی ملکی خلق فرموده بصورت آنحضرت درآسمان
چهارم که درهر روز زیارت می کنند اورا هفتاد هزار ملئکه و تسبیح
و تکبیر می گویند و ثواب آن را برای محبین آن حضرت قرار میدهند
دهم آنکه وقتی برای غسل آن حضرت سطل آبی از کوثر
نازل شد باهندیل برای آن حضرت از آن آب غسل کرد و بآنمندیل
خودرا مسح کرد ودر روایت دیگر است که در یکی از
غزوات بود وقت فریضه شد و آب نیافت که وضو بگیرد
جبرئیل سطل آب آورد ومیکائیل مندیل پس آن حضرت
وضو گرفت و بآنمندیل مسح کرد ابن حجاج اشاره بهمین
فضیلت وحدیث جام کرده درشعر خود (کالسطل والجام
والمندیل جاء به جبرئیل ما احد فیه بمختلف ـ الاحادیث

جام پس چنانستکه جبرئیل نازل شد بر رسول خدا(ص) و باأو بود جامی از بهشت که در آن بود میوه بسیاری پس بدست پیغمبر داد پس آنجام تسبیح و تکبیر و تهلیل گفت در دست آنحضرت پس داد آن را بامیر المؤمنین(ع) پس تسبیح و تکبیر و تهلیل گفت در دست امیر المؤمنین (ع) پس گفت که من مأمورم تکلم نکنم مگر در دست پیغمبر یا وصی پیغمبر پس عروج کرد بآسمان در حالیکه میگفت بزبان فصیح که شنیده می شد(انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهر کم تطهیرا قال الشاعر

امامی کلیم الجان والجام بعده فهل لکلیم الجان والجام من مثل

یازدهم آنکه هدایا و تحف بسیار از جانب خدا برای حضرت رسول و امیر المؤمنین (ع) نازل شده مانند انار و انگور و وانزجه وسفرجل وغیر ذلك

وقد اشار الی بعض ذلك العبدی فی قوله حدثنا الشیخ الثقة

محمد عن صدقة	روایة متفقة
عن انس عن النبی	رایته علی حری
مع النبی ذی النهی	یقطف قطفا فی الهوی
شیئا کمثل العنب	فاکلا منه معا

حتی اذا ما شبعا رایته مرتفعا
فطال منه عجبی کان طعام الجنة انزله ذو العزة
هدیة للصفوة من الهدایا النخب

دوازدهم آنکه آن حضرت قسیم جنت و نار است و اوست ساقی حوض و حامل لواء رسولخدا (ص) در دنیا و آخرت و آنکه حب آنحضرت ایمان و بغض آنحضرت کفر و نفاق است و آنکه ولایت آنجناب ولایت الله و رسوله و عداوت آنجناب عداوت خدا و رسول است و ولایت آنجناب حصاری است از عذاب الهی و اگر جمع میشدند مردم بر محبت آن حضرت خلق نمیفرمود خداوند آتش را و آنکه حب آنحضرت می خورد گناهان را هم چنانکه می خورد آتش هیزم را و مثل آن حضرت مثل قل هو الله احد است که هر که یکدفعه بخواند گویا ثلث قرآن را خوانده و دو دفعه دو ثلث و سه دفعه گویا ختم قرآن نموده پس هر که علی را بزبان دوست دارد کامل شده برای او ثلث ایمان و بلسان و قلب اگر دوست دارد دو ثلث ایمان و اگر باین دو او را نصرت کند بدست خود کامل شده در او تمام ایمان و آنکه اصحاب رسول (ص) منافقین را می شناختند ببغض

آن حضرت و آنکه دشمنان آن حضرت اولاد زنا یا اولاد حیض میبا شند قال النبی(ص)لعلی علیه السلام لایحبك الا من طابت ولادته ولا یبغضك الا من خبثت ولادته و لایوالیك الا مومن ولا یعادیك الا کافر و عنه علیه السلام حب علی بن ابیطالب حسنة لا تضر معها سیئة و بغضه سیئة لاتنفع معها حسنة و قال«ص»شیعة علی(ع)هم الفائزون یوم القیمة وعن ابی سعید الخدری فی قوله تعالی ولتعرفنهم فی لحن القول قال ببغضهم علیا ع ابن عباس روایت کرده که دیدم حسان بن ثابت را بمنی و رسول خدا ص و اصحابش نیز جمع بودند پس آن حضرت فرمود ای معاشر مسلمین این علی بن ابی طالب سید عرب و وصی اکبر منزلهٔ او نسبت بمن بمنزله هرونست است از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من و قبول نمیشود توبه از توبه کننده مگر بمحبت او بگو ای حسان در این باب شعری حسان گفت

لا یقبل التوبة من تائب ‌‌‌‌‌‌‌‌ الا بحب ابن ابی طالب ع

اخی رسول الله بل صهره ‌‌ والصهر لایعدل بالصاحب

و من یکن مثل علی و قد ‌‌ ردت له الشمس من المغرب

سیزدهم ـ آنکه سب و بیزاری از آن حضرت کفر است و کسیکه مراجعه کند بکتب سیر و اخبار خواهد دانستکه بیشتر آنکسانی که آن حضرت را سب میکردند در دار دنیا چاشنی عذاب الهی را چشیده اند مانند هلاکت مردیکه سب آن حضرت می نمود بزیر پای شتر و کور شدن خطیبی که آنجناب را سب مینمود و کور شدن ابی عبدالله المحدث که منکر فضل آن حضرت بود و بصورت سگ شدن خطیب دمشقی و بصورت خوک شدن آن مؤذن که سب می نمود و سیاه شدن روی مردی دیگر و بیرون آمدن گاوی از شط و کشتن خطیب بدگو را در واسط و فشردن آن حضرت گلوی بدگوئی را در خواب و قطران شدن بول مرد بدگوئی و هلاکت جمع بسیاری از آن کسانی که آن جناب را نا سزا می گفتند در خواب مانند احمد بن حمدون موصلی و مذبوح شدن هم سایه محمد بن ... و غیر ایشان و نزول عذاب بر حارث بن نعمان الفهری که از قبول مولائیت آنجناب سر بر تافت و کرامت شدید از آن ظاهر نمود چهاردهم آنکه آن حضرت اعلم و دانا ترین مردم بود و پیوسته ملازمت خدمت رسول داشت و از مشکوة نبوی اقتباس مینمود

و درهنگام رحلت رسول‌خدا از دنیا هزار باب ازعلم تعلیم او نمود که ازهربابی هزار باب مفتوح میگشت و پیغمبر (ص) در حق او فرموده بود (انا مدینة العلم و علی بابها قال الشیخ الازری انما المصطفی مدینة‌علم- وهوالباب من اتاه اتاها) چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی-خداوندامر و خداوند نهی- که من شهر علوم علیم دراست-درست این سخن قول پیغمبر است-گواهی‌دهم کاین سخن را ز اواست تو گوئی دو گوشم بر آو از او است-و بسیار اتفاق‌میافتاد که صحابه به احکام الهی بر آنها مشتبه میشدو طریق‌تخلص از آن را نمی دانستندجز رجوع کردن بآن‌حضرت وبعضی غلط گاهی فتوی میدادندآن حضرت ایشان را بطریق صواب میداشت لهذا عمر مکرر گفت(لولا علی لهلك عمر و بسیار وقت گفت اعوذ من معضله‌لیس فیها ابوالحسن. و هیچ گاهی نشد که آن حضرت در حکمی بآنها رجوع کند چنانچه بر اهل علم و اطلاع واضح است و ابن ابی الحدید فضلا و علما هر فنی را مستند بآن حضرت کرده و حفظ آن حضرت بمرتبه بود که هر چه پیغمبر باو فرمود او حفظ کرد ونازل نشد بر رسولخدااز آسمان‌خبری‌مگر

آنکه بعلی فرمود و در حق علی نازل شد «وتعیها اذن واعیة» و عرب آنحضرت را عقل می نامیدند و خود آن حضرت خبر داد از کثرت علم خود در مواضع متعدده چنانچه میفرمود «سلونی قبل آن تفقدونی» ای مردم هرچه میخواهید از من بپرسید پیش از آنکه من از میان شما مفقود شوم و پیوسته مردم نیز از آن حضرت مطالب مشکله در علوم غامضه می پرسیدند و جواب می شنیدند و از غرائب آنکه هر که بعد از آن حضرت اینمقام را ادعا کرد در کمال ذلت و خواری رسوا شد و چنانچه واقع شد اینمطلب برای مقاتل بن سلیمان و ابن جوزی و واعظ بغدادی در عهد ناصر بالله عباسی و حکایات رسوا شدن ایشان بعد از تفوه باین کلام در کتب سیر وتواریخ مسطور است پانزدهم

آنکه آنحضرت خبر داد از اخبار غیبیه و آن اخبار زیاده از آنستکه احصا شود این احقر بذکر چند مورد از آن اشارت میکنم و من در این باب کتابی مخصوصی نوشتم موسوم به الآیات البینات فی اخبار امیرالمؤمنین عن الملاحم والغائبات واز آن حضرت مستدعیم

که نظر مرحمتی براین حقیر فرماید فراغتی برایمن حاصل شود که آن کتاب را تمام کنم و آنکه پیوسته عمر خود را بخدمت کاری این آستانه مقدسه تمام کنم با الجمله کرة بعد کرة خبر داد که ابن ملجم فرق مرا باتیغ میشکافد و ریش مرا از خون سرم خضاب میکند و پیوسته منتظر آن خضاب بود تا واقع شد آنچه فرموده بود و خبر داد از شهادت امام حسن بزهر و بسیار وقت از شهادت فرزندش حسین خبر داد و هنگام عبور از کربلا مقتل مردان و مقام زنان و مناخ شتران را بنمود و گریه بسیار برای مظلومیت پسرش نمود و خبر داد براء بن عازب را از درك کردن او زمان شهادت حسین (ع) را و یاری ننمودن او آن حضرت را وخبر داد که بعد از من معاویه زنده بماند و سلطنت کند و خبر داد از حکومت حجاج و از یوسف بن عمر ثقفی و از قتل و خون ریزی ایشان و گرفتاری مردم در زمان بنی امیه وخبر داد از خوارج نهروان وعبور نکردن ایشان از نهر و از قتل ایشان و از کشته شدن ذو الثدیة سر کردهٔ خوارج وخبر داد از عاقبت امور جمعی از اصحاب خویش که هر یکرا ایشان میکشند چنانچه خبر داد از بریدن دست و پای جویریه بن مسهر و رشید هجری و

بدار کشیدن ایشان را وخبر داد از کیفیت شهادت میثم تمار و بدار آویختن اورا در نزدیکی خانه عمرو بن حریث وآن نخلی راکه ازآن داز درست کردند نشان میثم داد و خبر داد بکشته شدن قنبر وکمیل و حجر بن عدی و غیره وخبر داد از نمردن خالد عرفطه ورئیس شدن او بر لشکر ضلالت وخبر داد از قتال ناکثین وقاسطین ومارقین وخبر داد ازمکنون طلحه وزبیر هنگامی که بجهت نکث بیعت وتهیه جنك با آن حضرت بجانب مکه خواستند بروند گفتند خیال عمره داریم حضرت فرمود خیال بصره دارید پس ازآن خبر داد اصحاب خویش راکه طلحه وزبیر را با لشگری فراوان ملاقات خواهید کرد و خبر داد از وفات سلمان درمدائن هنگام رحلت او وبطی الارض برجنازهٔ او حاضر شد وخبر داداز خلافت بنی امیه ومآل ایشان و از خلافت بنی عباس واشاره فرمود دریکی ازخطب خود باشهر اوصاف وخصائص بعض خلفاء بنی عباس مانندرافت سفاح و وخون ریزی منصور و بزرگی سلطنت رشید و دانائی مامون وکثرت تعصب و عناد متوکل وکشتن پسر اواو را وکثرت تعب و زحمت معتمد بجههٔ اشتغال او به حرب

و جنك با صاحب زنج و احسان معتضد با علويين و
کشته شدن مقتدر و استیلاء سه فرزند او راضی و متقی و
مطیع بر خلافت الخ و (ان خطبه اینست و یل هذه الامة
من رجا لهم الشجرة الملعونة التی ذکرها ربکم تعالی
اولهم خضراء و آخرهم هزماء ثم یلی بعدهم امر امة محمد ص
رجال اولهم ارافهم و ثانیهم افتکهم و خامسهم کبشهم
و سابعهم اعلمهم و عاشرهم اکفرهم یقتله اخصهم به و
خامس عشرهم اقضاهم للذمم و او صلهم للرحم کانی اری
ثامن عشرهم تفحص رجلاه فی دمه بعدان یاخذه جنده
بکظمه من ولده ثلاث رجال سیرتهم سیرة الضلال تا اخر خطبه
که اشاره فرمود بکشته شدن مستعصم در بغداد (فی قوله
لکانی اراه علی جسر الزوراء قتیلا ذلك بما قدمت یداك و
ان الله لیس بظلام للعبید) و دیگر خبر داد از وقوع فتنه ها
در کوفه و کشته شدن یا مبتلا شدن ببلاهای شاغله سر
کردکان ظالم که درکوفه علم ظلم وستم افراشته سازند و
خبر داداز عرضه کردن معاویه برمردم راشتم و سب کردن
آن حضرت را وخبر داد ابن عباس را درذی قار ازآمدن
لشکری برای یاری او که عدد آنها هزار بشما ر رود

بدون کم و زیاد و خبر داد از دواهی بصره و از فتنه صاحب زنج در کلماتیکه با احنف بن قیس فرمود و خبر داد از لشکر هلاکو و فتنه های ایشان و در خطبه که بعد از واقعه جمل در بصره خوانده اشاره فرمود بقتل مردم بصره بدست زنگیان و اخبار فرمود از دجال و حوادث جهان و خبر داد از بناء شهر بغداد و خبر داد از غرق شدن بصره فی قوله — و ایم الله لتغرقن بلدتکم حتی کانی انظر الی مسجدها کجؤجؤ طیر فی لجة بحر — وخبر داد از مال امر عبد الله بن زبیر — قوله فیه خب ضب یروم امراً ولا یدرکه ینصب حبالة الدین لاصطیاد الدنیا و هو بعد مصلوب قریش — و خبر داد از مقتل نفس زکیه محمد بن عبد الله محض در احجار زیت مدینه و خبر داد از مقتل برادر محمد ابراهیم در زمین باخمرا که موضعی است در میان واسط و کوفه بقوله — بباخمری یقتل بعد ان یظهر ویقهر بعدان یقهر — وهم فرمود یاتیه سهم غرب یکون فیه منیته فیابوس الرامی شلت یده ووهن عضده — وخبر داد از مقتولین فخ و سلطنت سلاطین علویه در مغرب واز سلاطین اسماعیلیه — بقوله ثم یظهر صاحب القیروان الی قوله من سلالة

ذی البداء المسجی بالرداء وخبر داد از سلاطین آل بویه. وقوله فیهم ویخرج من دیلمان بنو الصیاد الی قوله حتی یملکون الزوراء ویخلعوا الخلفاء ـ وخبر داد از آنکه مروان سلطنت کمی کند بقوله اما ان له امرة کلعقة الکلب انفه و هو ابو الا کبش الاربعة وستلقی الامة منه ومن ولده یوما احمر ـ و خبر داد بملك بنی عباس وانکه ترك بر ایشان غلبه کند و سلطنت از ایشان گرفته شود. فی قوله ملك بنی عباس یسر لاعسر فیه الی قوله وسلط علیهم ملك من الترك یاتی علیهم من حیث هذا ملکهم لایمر بمدینة الافتحها ولا ترفع له رایة الا نکسها الویل الویل لمن ناواه فلایزال کذالك حتی یظفر الی غیر ذالك مما لیس مقام ذکره

شانزدهم آنکه آن حضرت ازهمه مردم بود بعد از رسول خدا (ص) تمامی زاهدین روی اخلاص بدرگاه او دارند، آن حضرت سیزده ماه بود هرگز طعامی سیر نخورد و ماکول وملبوسش از همه کس درشت تر بود و کم بود که خورشی با نان خود ضم کند واگر گاهی میکرد نمك یا سرکه یا زیت بود ودر مکتوبی که بعثمان بن حنیف نوشته چنین مرقوم فرموده که امام شما از دنیا اکتفا کرد بدو جامه کهنه واز طعام خود

بدو قرص نان وفرمود که اگر من میخو استم غذای خودرا
ازعسل مصفی ومغز گندم قراردهم و جامهای خودرا از بافتهای
حریر وابریشم کنم برای من ممکن بودلکن هیهات که هوا
وهوس بر من غلبه کند و من طعام چنین با شد و
شاید درحجاز یادر یمامه کسی با شدکه نان نداشته باشد
وشکم سیر برزمین نگذ ارد آیا من با شکم سیر بخوا بم
ودراطراف من شکمها گرسنه باشد وقناعت کنم بهمین مقدار
که مرا امیر مؤمنان گویند و لکن فقرا را مشارکت نکنم
در سختی ومکاره روزگارخلق نکردند مرا که پیوسته
مثل حیوانات که همت آنها بخوردن علف مصر وف است
مشغول بخوردن غذاهای پاکیزه ولذ یذ شوم و کسیکه
سیر کند درخطب وکلمات آن حضرت وسیرهٔ آنجناب
بعین الیقین میداند کثرت زهد و بی اعتنائی آن حضرت را
بد نیا تا چه اندازه بوده (قال علیه السلام والله ان دنیا کم
اهون فی عینی من عراق خنز یر فی ید مجذوم (هفدهم)
آنکه آن حضرت اعبد مردم و سید عا بد ین و مصبا ح
متهجدین بود نما زش از همه کس بیشتر و روزهٔ اش از
همه مردم فزون تر بندگا ن خدا از آنجنا ب نماز شب و

ملازمت او را در اقامت نوافل را آموختند و شمع یقین در راه دین از مشعل او افروختند پیشانی نورانیش از کثرت سجود پینه کرده بود وقتی تیری بپای مبارکش فرو رفته بود خواستند آن را بیرون آورند بنحویکه درد آن بر آن جناب اثر نکند صبر کردند تا مشغول نماز شد آن گاه بیرون آوردند چه در آن وقت توجه کلی آن جناب بجانب حق تعالی بود و ابداً بغیر او التفاتی نداشت و بصحت پیوسته که آن جناب در هر شب هزار رکعت نماز میگذاشت و گاه گاهی از خوف وخشیت الهی آن حضرت را غشی طاری میشد وقتی از کنیز آن حضرت پرسیدند نماز علی (ع) در ماه رمضان چه گونه بود فرمود رمضان و شوال نزد علی یکسان بود تمام شبها را بعبادت احیا میداشت و حضرت علی بن الحسین علیه السلام با آن کثرت عبادت و نماز که او را ذوالثفنات وزین العابدین ع میگفتند (میفرمود من یقدر علی عبادة علی بن ابی طالب) یعنی که راتوانا ئیست بر عبادت علی بن ابی طالب (ع) و چه کس قدرت دارد که مثل علی خدارا عبادت کند (و در حدیث ضرار است که برای معویه وصف آنحضرت میکند

ولو رايته اذ مثل فی محرابه وقد ارخی اللیل سدوله و
غارت نجومه و هو قابض علی لحیته یتململ تململ السلیم
و یبکی بکاء الحزین و هو یقول یا دنیا ابی تعرضت ام الی
تشوقت هیهات هیهات لا حاجة لی فیک ابنتک ثلثاً لا
رجعة لی علیک ثم یقول واه واه لبعد السفر و قلة الزاد و
خشونة الطریق قال فبکی معاویة و قال حسبک یا ضرار
کذالک والله کان علی رحم الله اباالحسن (ع) وفی حدیث
ابی الدرداء قال شهدت علی بن ابی طالب بشویحطات
البخار و قد اعتزل عن موالیه و اختفی ممن یلیه واستتر
بمغیلات النخل فما فقدته و بعد علی مکانه فقلت لحق
بمنزله فاذا انا بصوت حزین و نغمة شجی و هو یقول الهی
کم من موبقة حلمت عن مقابلها بنقمتک و کم من جریرة
تکرمت عن کشفها بکرمک الهی ان طال فی عصیانک عمری
و عظم فی الصحف ذنبی فما انا مؤمل غیر غفرانک ولا
انا براج غیر رضوانک فشغلنی الصوت واقتفیت الاثر فاذا هو
علی ابن ابی طالب (ع) بعینه فاستترت له وخملت الحرکة
فرکع رکعات من جوف اللیل الغابر ثم فزع الی الدعاء والبکاء
والبث والشکوی فکان مما به الله ناجی ان قال الهی افکر

فی عفوک فتہون علی خطیئتی ثم اذکر العظیم من اخذک فتعظم
علی بلیتی ثم قال آه ان انا قرات فی الصحف سیئه انا ناسیہا و انت
محصیہا فتقول خذوه فیاله من ماخوذ لاتنجیه عشیرته ولا
تنفعه قبیلته یرحمه الملا اذا اذن فیه بالنداء ثم قال اه من نار
تنضج الاکباد و الکلی آه من نار نزاعة للشوی آه من غمرة
من لہبات لظی ثم قال انعم فی البکاء فلم اسمع له حسا ولا
حرکة فقلت غلب علیه النوم لطول السہر اوقظ لصلوة الفجر
قال فاتیته فاذا هو کالخشبة الملقاة فحرکته فلم یتحرک وزویته
فلم یتزو فقلت انالله و انا الیه راجعون مات والله علی ابن ابی
طالب قال فاتیت منزله مبادرا انعاه الیہم فقالت فاطمه (ع)
یاابا الدرداء ما کان من شانه ومن قصته فاخبرتہا الخبر فقالت
هی والله یاابا الدرداء الغشیة التی تاخذه من خشیة الله ثم اتوه
بماء فنضحوه علی وجہه فافاق و نظر الی و انا ابکی فقال مم
بکاءک یاابا الدرداء فقلت مما اراه تنزله بنفسک فقال یاابا الدرداء لو
رایتنی ودعی بی الی الحساب و ایقن اهل الجرائم بالعذاب
واحتوشتنی ملائکة غلاظ و زبانیة فظاظ فوقفت بین یدی الملک
الجبار قد اسلمنی الاحباء و رحمنی اهل الدنیا لکنت
اشد رحمة بین یدی من لا تخفی علیه خافیه فقال ابوالدرداء
فوالله ما رایت ذلک لاحد من اصحاب رسول الله (ص)

هیجدهم) کثرت جودوسخاوت آن حضرت است و این مطلب مشهورتراست ازآنکه ذکرشود روزها روزه میگرفت وشبها رابگرسنگی میگذرانید وقوت خودرابدیگران عطا میفرمودوسورهٔ هل اتی درباب ایثارآنحضرت نازل شده وآیه (والذین ینفقون اموالهم با للیل والنهار سراًوعلانیة) درشأن اووارد شده مزدوری میکرد واجرتش راتصدق مینمود و خود ازگرسنگی سنگ برشکم می بست ابوالفضل گفته که دیدم آن حضرت یتیمان راطلبید وایشان راعسل خورانید و چندان باایشان محبت کرد که بعض اصحابش تمنی کرد که کاش من یتیم بودم وقتی مردی اعرابی از آن حضرت چیزی خواست حضرت امرفرمودبرای او بهزار وکیل آنجناب پرسید ازطلا یانقره هزار دنیار بدهم یاهزار درهم فرمود هردونزدمن دو حجراست بده باعرابی هرکدام که برای او انفع است وبس است شهادت معاویه که اعدی عدوآنحضرت است بسخاوت آنحضرت که گفت اگرعلی مالك شود خانه ازطلا وخانه ازکاه طلا رابیشتر تصدق میدهد تاهیچ ازآن نماندوروایت است کهچون درزمین ینبع برای آنجناب حفرقنات کردند آبی ازآن بیرون زد که باندازه گردن شتر برد از این

جهت که آب از آن جوشید و بیرون آمد آنجارا ینبع گفتند پس برای آن حضرت بشارت آوردند فرمود بشارت را بوارث دهید پس فرمود (هی صدقه بتة فی حجیج بیت الله وعابر سبیل الله لاتباع ولا توهب فمن باعها او وهبها فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین ولا یقبل الله منه صرفا ولا عدلا) وروایت کرده
سید بن طاوس رحمة الله علیه در کشف المهجه که امیر المؤمنین (ع) فرمود که من تزویج کردم فاطمه (ع) را ونبود از برای من فراشی وصدقه من امروز اگر قسمت شود بر بنی هاشم هرآینه کفایت کند ووسعت دهد ایشان را و گفته که آنحضرت وقف کرد اموال خودرا وغله آنحضرت چهل هزار اشرفی بود وبا این حال وقتی شمشیر خودرا درمعرض فروش در آورد وفرمود کی میخرد شمشیر مرا اگر بود نزد من عشائی نمیفروختم آن را

(نوزدهم) حسن خلق وشکفته روئی آن حضرت است واین مطلب بحدی واضح بوده که دشمنانش این راعیب او شمردند عمرو عاص میگفت که او بسیار دعابه و خوش طبعی میکند وعمرو این را از قول عمر برداشته که او برای عذراینکه

خلافت را بآن حضرت تفویض نکنند این را عیب او شمرد نقلست که‌روزی معاویه بقیس بن سعد گفت خدا رحمت کند ابوالحسن (ع) راکه بسیار خندان و شکفته وخوش طبع بود قیس گفت بلی چنین بود رسول خدا (ص) هم باصحابه خوش طبعی مینمود وخندان بود ایمعاویه تو بظاهر چنین نمودی که‌اورا مدح می کنی اما قصد ذم آنجناب نمودی والله که آنحضرت باآن شکفته‌گی هیبتش ازهمه کس افزون‌بود وآن هیبت تقوی بود که انسر ورداشت نه‌مثل هیبتی که ارذال ولئام شام ازتو دارند وروایت است که آنحضرت بخرما فروشان عبور کرد کنیز کی را دید که میگریست سبب گریه اورا پرسید گفت آقایم درهمی بمن‌داد که‌خرما بخرم چون خریدم و بردم نپسندید چون آوردم پس دهم قبول نمیکنند ازمن آن جناب بخرما فروش فرمود ای بنده خدا این کنیز است و امری نیست.از برای اودرهم او را رد کن و خرمای خود را بگیر آن مرد بر خواست و دستی زد بسینه امیر المؤمنین و آنجناب را دور کرد مردم گفتند ایمرد این امیرالمؤمنین است آنمرد ترسید و خرما را گرفت و پول کنیزك را ردکرد پس بامیرالمؤمنین

عرضکرد که از من راضی شو آنحضرت فرمود چه زود از تو راضی میشوم اگر اصلاح کنی امر خود را و بروایت دیگر فرمود اگر وفا کنی بمردم حقوق ایشان را و بالجمله) کان (ع) بشره دائم و ثغره باسم غیث لمن رغب و غیاث لمن رهب مآل الامل و ثمال الارامل یتعطف علی رعیته و یتصرف علی مشیته

(پیسمثم) کثرت تواضع آن حضرت است) آنحضرت هیزم می آورد برای خانه و آب میکشید و جاروب میکرد و کفش خود را پینه میکرد و گاهی مشك آب برای پیرزنها بدوش میگرفت و بسیار وقت انبان طعام بر دوش میکشید برای بچههای یتیم میبرد ودر بازارها تنها عبور میکرد و گمشده گان را هدایت مینمود ودرماندهگان را اعانت میفرمود وقتی مردی با پسرش مهمان آنحضرت شدند بعد از صرف طعام قنبر آب دست شوئی آورد ابریق را از قنبر گرفت و دست مهمان را شست و اوراقسم داد که بکمال اطمینان دست خود را بشوید و چنان فرض کند که قنبر دست او را میشوید پس از آنکه دست مهمان را شست محمد پسر خود را فرمود ای پسرك من اگر پسر مهمان تنها بخانه من آمده بود من دست او را می شستم لکن چون با پدر خود

آمده و خدا مابین پدر و پسر فرق گذاشته پدر دست پدر را شست پسر دست پسر را بشوید پس محمد دست آن پسر را شست و وقتی سوار شد آن حضرت جائی برود اصحابش پیاده دنبال مرکب آن حضرت را گرفتند فرمود حاجتی دارید عرض کردند خیر می خواهیم همراه تو باشیم فرمود برگردید همراهی پیاده با سواره مفسده است برای سواره و مذلت است برای پیاده و (رکب مرة اخری فمشو اخلفه فقال انصر فوافان خفق النعال لخلف اعقاب الرجال مفسدة لقلوب النوکی وعن ابی طالب المکی کان علی علیه السلام یحمل التمر والمالح بیده ویقول

لا ینقص الکامل من کماله   ما جر من نفع الی عیاله

(بیست و یکم) در کثرت شجاعت آن حضرت است که باتفاق دوست و دشمن کرار غیر فرار و غالب کل غالب است و این مطالب بر ناظر غزوات آن حضرت مانند بدر واحد و خیبر و احزاب و جنگهای بصره وصفین و دیگر غزوات آن حضرت ظاهر است و پیوسته شمشیر آنحضرت بر درع آهن و خود فولادی فرود میآمد و آهن و فولاد میدرید و مرد میکشت و امیرالمؤمنین (ع) در این غزوات اظهار خرق عادت نخواست بنماید بلکه این شجاعت و قوت ملازم

قالب بشریت آن حضرت بود دوست و دشمن اعتراف دارند
که شجاعت آنحضرت شجاعت گذشتگان را از یاد برد
و نام آینده‌گان را بر زبان مردم فسرد مقاماتش درحروب
مشهور و حروبش تاقیامت معروف و مذکور است شجاعیست
که هرگز نگریخته و از هیچ لشکری نترسیده و چه خوب
گفت طرماح بمعاویه دروقتی که معاویه درمکتوب خود برای
آن حضرت نوشت آوردن لشکر بسیار را بجنگ آن حضرت
گفت (اظنك تهدد البط بالشط) گفت ترسانیدن تو علی را
بکثرت لشکر مثل ترسانیدن مرغابیست بشط آب علی از
دریای لشکر چه بیم دارد علی ع یك خروس منقار بزرگ
دارد که مالك اشتر باشد که لشکر ترا مانند دانه بر می
چیند تا چه رسد بخودش و بالجمله هرگز خصمی مقابل
آن حضرت نیامده که نجات یافته باشد مگر با یمان
آوردن و هرگز ضربتی نزده که محتاج بضربت دیگر
باشد شجاعیرا که آن حضرت میکشت قوم او افتخار می
کردند بآنکه امیرالمؤمنین علیه السلام او را کشته و
لهذا خواهر عمرو بن عبد ود در مرثیه برادر خویش
اشعاری خواند باین مضمون که اگر کشنده عمرو غیر

امیرالمؤمنین ع بود من تا زنده بودم بر او میگریستم اما چون قاتل او یگانه است در شجاعت ممتاز است بکرامت کشته او را عاری و ننگی نیست و شجاعیکه لحظه در مقابل آن حضرت میایستاد پیوسته بآن افتخار مینمود و از قوت قلب و دلیری خود می سرود پادشاهان بلادکفر صورت آن جنابرا در معبد خود نقش میکردند و جمعی از ملوك ترك وآل بویه برای تیمن وتبرك صورت اورابر شمشیرهای خود ازجهة ظفرونصرت بردشمن نگاشته و باخود میداشته اند(بیست ودوم)

بدآنکه قوت و زور آن حضرت ضرب المثل است در آفاق و هیچ کس به قوت او نبوده واحدی همپایه او نبوده در خیبر را بدست معجز نمای خویش از جاکند و جماعتی نتوانستند حرکتش دهند و سنگی عظیم را از سر چاهی برگرفت که لشگری از تحریکش عاجز مانده بودند یاقالع الباب التی عن هزها ـ عجزب اکف اربعون و اربع شیخاجل ابن‌شهر آشوب‌قضایای بسیار در باب قوت آن حضرت نقل نموده مانند دریدن آن حضرت قماط را در حال طفولیت وکشتن او ماری را بفشاردن گلوی او

را در آوان صغر که در مهد جای داشت و اثر انگشت آن جناب در اسطوانه کوفه و مشهد کف او در تکریت و موصل و غیره و اثر شمشیر او در صخره جبل ثور در مکه و اثر نیزه او در کوهی از جبال بادیه و در سنگی در قلعه خیبر در سابق معروف بوده گویند دست هر کس را امیرالمؤمنین (ع) بقوت می گرفت نفسش حبس میگشت اگر زیاد زور میکرد او را می کشت و قضیه آن حضرت با خالدبن الولید در باب قطب رحی که میلهٔ سنك آسیا را آن حضرت طوق کرد و بر گردن خالد آویخت و هیچ کس نتوانست که او را خلاص کند جز خود آن حضرت که آن را مثل خمیر قطعه قطعه کرد ودور ریخت و نیز حکایت فشار دادن آن جناب خالد را بانگشت سبابه و وسطی بنحویکه خالد با آن قوت و زور نزدیك بهلاکت رسید و صیحهٔ منکره کشید و در جامه خود پلیدی کرد و نگاه داشتن آن حضرت در حال طفولیت خویش برادر رضاعی خود را که معلق شده بود در میان چاه الی غیر ذلك بر همه کس معلوم است و از عجائب ومعجزات امیرالمؤمنین آنستکه آن حضرت در سالیان دراز که در خدمت حضرت رسول (ص) با کفار

جهاد همیکرد و در ایام خلافت خود با ناکثین وقاسطین
و مارقین جنگهای سخت همیکرد هرگز هزیمت نگشت
و بر او هرگز جراحتی منکر نرسید و هرگز با مبارزی
قتال نداد الا آنکه بر وی ظفر جست و هرگز قرنی ازوی
نجات نیافت و در تحت هیچ رایت قتال نداده مگر آنکه دشمنان
را مغلوب وذلیل ساخت و هرگز ازانبوه لشکر خوفناک نگشت
و همواره بجانب ایشان هروله کنان رفت (بیست وسیم)
آنکه آن حضرت افصح فصحاء بود و این مطلب بمرتبه
واضح است که معاویه اذعان بآن نموده چنانچه گفته
واللّه راه فصاحت و بلاغت را بر قریش کسی غیر علی نگشوده
وقانون سخن را کسی غیر او تعلیم ننموده و بلغا گفته اند در
وصف کلام آنجناب که (دون کلام الخالق فوق کلام المخلوق
و کتاب نهج البلاغه اقوی شاهدی است در اینباب ومستوفیان
عرب طریق خطابه و کتابت را از آن حضرت تعلیم کردند
عبدالحمید مستوفی مروان حمار که در کتابت با و مثل
میزنند ومیگویند (بدئت الکتابة بعبد الحمید وختمت بابن
العمید) صد فصل از کلمات امیرالمومنین (ع) را از حفظ کرده
بود (وزعم اهل الدواوین لولا کلام علی ابن ابی طالب (ع)

وخطبه وبلاغته فی منطقه ما احسن احد ان یکتب الی امیر جندولا الی رعیة) گویند وقتی آن حضرت از منبر فرود آمد مردم تعریف فصاحت وبلاغت آن حضرت نمودند گفتند ما نشنیدیم فصیح تر و بلیغ تری از تو آن جناب تبسم کرد وفرمود چگونه چنین نباشم وحال آنکه مولدم بمکه شده وخدا ورسول داند اندازه فصاحت ودقایق حکمت کلمات آن حضرت را هیچ کس آرزو نکرده ودرخاطر کسی نگذشته است که مانند خطب وکلمات آنحضرت تلفیق کند واگر بعضی ازعلمای سنة خطبه شقشقیه را از خطبات آن حضرت نشمردند ومنسوب بسیدرضی جامع نهج البلاغه کردند مطلب دقیقی درنظر داشته اند که آن صیانت خلفاباشد ازظلم وستم برامیرالمؤمنین (ع) و الا براهل ادب و خبره فن پوشیده نیست سخافت قول ایشان چه علمای سیر ذکر کرده اند که قبل از ولادت سیدرضی این خطبه رادر کتب سالفه یافتند وابن ابی الحدید وفصحای عرب وعلمای ادب اتفاق دارند که سیدرضی وغیر سیدرضی ابداامثال این کلمات نتوانند خطبه تلفیق کنند

(بیست وچهارم) آنکه مستجاب شد دعای آن حضرت در احیاء

مردگان وشفاء مریضان مانند زنده کردن جمجمه یعنی کله پوسیده وتکلم کردن آن سر باآن حضرت در اراضی بابل ودر آن موضع مسجدی بنا کردند معروف بمسجد جمجمه وآثار آن مسجدفعلا در نزدیکی مسجد ردشمس در نواحی حله معروف است ومن در کتاب هدیة الزائرین بهر دو مقام اشارت کردم و دیگر زنده کردن آنحضرت سام بن نوح راوزنده گردانیدن اصحاب کهف درحدیث بساط کهسیر داد امیرالمؤمنین (ع) جمعی از اصحاب را در هوا و بردایشان را در نزدکهف اصحاب کهف وسلام کردند اصحاب بر اصحاب کهف و جواب نشنیدند جز امیرالمؤمنین (ع) که تکلم کردند ایشان باآن حضرت و روایت است که وقتی رسولخدا مریض شده بود امیر المؤمنین ع بر بالین او آمد دست بر سینه مبارك رسول خدا گذاشت وفرمود (ام ملدم اخرجی عن رسول الله) درزمان تب از بدن رسول خدا (ص) بیرون شد وآنحضرت برخواست و نشست و لنعم ما قیل

من زالت الحمی عن الطهر به

من ردت الشمس له بعد العشاء

من عبر الجیش علی الماعولم یخش علیه بلل و لا ندی
(و ملشم) کردن آن حضرت دست مقطوع هشام بن عدی همدانی
را در حرب صفین و دست مقطوع آ نمرد سیاهی که از
محبان آنجناب بود بامر آنحضرت قطع شده بود بجهت
سرقت او مشهور است (بیست و پنجم)
آنکه مستجاب شد نفرین آن حضرت در حق جماعتی
چنانچه نفرین کرد در حق بسر بن ارطاط با ختلاط عقل و بسر
دیوانه شد و پیوسته شمشیر میخواست شمشیری از چوب
برای او ترتیب داده بودند با متکا با و میدادند و او چندان
آن شمشیر چوبی را بر آن متکا می زد تا میافتاد و غش
میکرد و پیوسته بدینحال بود تا بجهنم واصل شد و
نفرین کرد در حق طلحه و زبیر که بذلت و زشتی کشیده شوند
زبیر را عمر و بن جر موزد دروادی السباغ نزدیک بصره
در وقت خواب بکشت و جسدش را در زیر خاك کرد و
طلحه را مروان حکم در یوم جمل تیری بزد که بسبب آن
رك اکحلش گشوده گشت و در میان بیابان در آفتاب سوزان
بتدریج خون از بدنش رفت تا بمرد و خود طلحه میگفت که هیچ
مرد قرشی مثل من خونش ضایع نگشت (بیست و ششم آنکه بسیار
مشاهده شد از معجزات آنحضرت نسبت با نقیاد حیوانات
و جنیان آنجنابرا چنانچه اینمطلب ظاهر است از حدیث

شیر و جویریة بن مسهر که جویریه در سفر خود چون شیر رادید او را سلام رسانید وگفت امیرالمؤمنین مرا از آسیب تو امان داده شیر چون این بشنید روی بر تافت و پنج مرتبه همهمه کرد و برفت و مخاطبه فرمودن آن جناب با ثعبان برمنبر کوفه و تکلم کردن مرغان و گرگ و جری با آن حضرت و سلام دادن ماهیان فرات آنجناب را با مارت مؤمنان و بر داشتن غراب کفش آن حضرت را و افتادن ماری از آن و قضیه مرد آذربایجانی و شتر سرکش او وحکایت مرد یهودی و مفقود شدن مالهای او وآوردن جنیان آنها را با مرا امیر مؤمنان وکیفیت بیعت گرفتن آنجناب از جنها بوادی عقیق و غیره هر یك در جای خود بشرح رفته (بیست وهفتم) آنکه بسیار مشاهده شده از معجزات آنحضرت نسبت بجمادات و نباتات مانند رد شمس برای آنحضرت درزمان حیوة رسولخدا(ص) در مدینه وبعد از ممات آنحضرت درارض بابل وعامه و خاصه حدیث رد شمس راذکر کرده‌اند وشعرای شیعه و سنی آن رابشعر در آورده اند و بعضی در جواز رد شمس کتابی نوشته اند ورد شمس را در مواضع عدیده برای آن حضرت نگاشته

اند و دیگر حکم آنحضرت بسکون زمین هنگامی که زلزله حادث شد درزمین مدینه درایام ابو بکر و از جنبش باز نمیایستاد و بحکم آنجناب قرار گرفت و دیگر تنطق کردن سنگ ریزه در دست حق پرستش و دیگر حاضر شدن آن حضرت بطی الارض در نزد جنازه سلمان در مدائن و تجهیز کردن اورا و دیگر حدیث بساط و دیگر سیر دادن آنجناب ابو هریره را بطی الارض ورسانیدن اورا بخانه خویش هنگامی که شکایت کرد بآن حضرت کثرت شوق خودرا بدیدن اهل واولاد خود ودیگر حدیث کردن زمین با آنحضرت باخبار خود در شب زفاف فاطمه (ع) و دیگر طلا کردن آنحضرت کلوخی رابرای وام خواه و حکم کردن آن جناب (ع) بعدم سقوط دیواری که مشرف برانهدام بود و آن حضرت درپای آن نشسته بود ودیگر نرم شدن آهن زره بدست آنحضرت چنانچه خالد گفته که دیدم آنجناب حلقه های زره خودرابادست خویش اصلاح میکرد وبمن فرمود ای خالد خداوند بسبب ما وببرکت ما آهن رادر دست داود نرم ساخت ودیگر شهادت نخلهای مدینه بفضیلت آنجناب (ع) وفضیلت پسرعم وبرادرش رسولخدا (ص) ونام گذاشتن

آنحضرت آن نخلهارا بصیحانی و دیگر سبز شدن درخت امرودی بمعجزهٔ آنحضرت و اژدها شدن کمان بامر آنحضرت (ع) وسلام کردن شجر ومدر بآنجناب (ع) دراراضی یمن وکم شدن آب فرات هنگام طغیان آن بامر آنحضرت (ع) واز این قبیل زیاده ازآنستکه احصاء شود

(بیست وهشتم) آنکه آنحضرت احلم مردم بود وعفو کننده ترین مردمان بود از کسیکه باو بدی کند و صحت اینمطلب معلوم است ازآنچه کرد بادشمنان خود مانند مروان حکم وعبدالله زبیر ودیگران که درجنك جمل بر ایشان مسلط شد وایشان اسیر آنحضرت شدند تمامی رارها کرد ومتعرض ایشان نشد و چون برصاحب هودج ظفر یافت نهایت شفقت ولطف درحق او مراعات نمود واو را بمدینه برگردانید و اهل بصره شمشیر برروی او واولادش کشیدند وبر آن حضرت ناسزا گفتند چون برایشان غلبه کرد شمشیرازایشان برداشت وآنها را امان داد اموال و اولادشان را نگذاشت غارت کنند ونیز اینمطلب برظاهر است از آنچه در جنك صفین بامعاویه کرد که اول لشگر معاویه سر آب را گرفته ملازمان آنحضرترا از آب منع کردند بعد از آن آنجناب

آب‌را از تصرف ایشان گرفت وایشان را بصحرای بی آبی راند اصحاب آن حضرت گفتند توهم آب‌را ازایشان منع فرما تااز تشنگی هلاك شوندوحاجت بجنك وجدال نباشد فرمود نه والله آنچه ایشان کردند من نمیکنم و شمشیر نیز مغنی است مرا ازاین کار وفرمان کرد تاطرفی ازآب گشود ند تالشکر معاویه نیزآب بردارند

(بیست‌ونهم) آنکه آن حضر ت رای وتدبیر و سیاستش و خشونتش دردین خدا از همه کس بیشتر بود و خود آن حضرت فرمود(لولا التقی لکنت ادهی‌العرب)وخشونت آن حضرت درمقام دین بنحوی‌بود که‌مراعات‌اولاد واقرباء خود نمیکرد چنانچه معلوم‌ست ازرفتار اوبا عقیل وباابن عباس بلکه بااولاد خویش ملاحظه کن‌حدیث عسل را وعاریه گرفتن ام کلثوم گلوبند را و در وقت عطا ما بین ام هانی خواهر خود وکنیز عجمیه اوفرق نگذاشت‌و هر کدام را بیست درهم داد وعقیل را باسودان درقسمت فرق‌نگذاشت (قال عقیل لتجعلنی‌واسوداًمن‌سودان‌المدینه‌واحداًفقال«ع» وما فضلك علیه الا بسابقة اوتقوی وروی انه قال عبدالله‌بن جعفر لعلی علیه‌السلام یاامیرالمؤمنین(ع) لوامرتنی بمعونة

او نفقة فوالله مالی نفقة الاان ابیع دابتی فقال لا والله ما اجد لك شیئا الا ان تامر عماك ان یسرق فیعطیك (سی ام) آنکه ولادت آنحضرت (ع) در خانه کعبه واقع شد در روز جمعه سیزدهم رجب بعد از سی سال از ولادت رسولخدا (ص) گذشته و این فضیلت از خصایص آن حضرت است چه اشرف بقاع حرم مکه است و اشرف مواضع حرم مسجد است و اشرف موضع آن کعبه است و احدی متولد نشد در سید ایام در شهر حرام در بیت الله الحرام سوی امیر المؤمنین (ع) ابو الائمة الکرام علیه و اله آلاف التحیة و السلام (هذه من علاه احدی المعالی وعلی هذه فقس ما سواها) ای سنائی بقوت ایمان مدح حیدر بگو پس از عثمان با مدیحش مدائح مطلق زهق الباطل است و جاء الحق در پس پرده آنچه بود آمد اسد الله در وجود آمد (ما الف فی خرق القوابل مثله (الا ابن آمنة الامین محمد) صلی الله علی محمد و علی وآلهما ابدا دائما

فصل بدانکه از برای امیرالمؤمنین (ع) جمع شد از شرافت نسب و ولادت ومصاهرت و اولاد با ندازه که هیچ کس بمرتبه او نرسید چه آنحضرت هاشمی است که

متولد شده از هاشمیین و ولادتش درخانه کعبه واقع شده و پدرش ابوطالب (ع) سید بطحا و شیخ قریش ورئیس مکه معظمه بود و کفالت نمود حفظ کردن رسولخدا را از اوان صغر تا ایام کبر وآن در یتیم را از مشرکین وکفار محافظت و حمایت نمود و تا او در حیوة بود حضرت رسول محتاج بهجرت و اختیار غربت نشد تا گاهی که ابوطالب (ع) از دنیا رحلت کرد بی یار و ناصر شد از مکه بمدینه هجرت کرد و مادر امیر المؤمنین فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف بود که بمنزله مادر رسول خدا (ص) بود و خدماتش باآنحضرت معلوم است و رسول خدا احسان او را منظور داشت و فاطمه ایمان آورد برسول خدا در اولین و مهاجرت کرد بمدینه با مهاجرین و چون از دنیا وفات کرد رسول خدا او را به پیراهن خود کفن کرد و در لحد او اول خوابید که از فشار قبر فاطمه ایمن باشد و او را تلقین فرمود بولایت پسرش امیر المؤمنین علیه السلام و پسر عم امیر المؤمنین رسول خدا سید الاولین والاخرین محمد بن عبد الله خاتم النبیین (ص) و برادرش جعفر طیار ذوالجناحین ع وعمش

حمزه سیدالشهداء بودپدرانش پدران رسولخدا ومادرانش مادران رسول‌خدا (ص) گوشت و خونش باگوشت‌وخون اومقرون‌ونوررروحش‌بانور اومتصل ومضموم‌پیش‌ازخلق آدم‌تا صلب عبدالمطلب و بعد ازصلب عبدالمطلب در صلب عبدالله و ابوطالب ع از هم جدا شدند و دوسید عالم بهم رسیدند اول منذر و ثانی هادی «و دیگر شرافت» مصاهرت او است که رسولخدا (ص) باو تزویج فرمود فاطمه را که اشرف دختران خویش وسیده زنان عالم بود وبمرتبه‌رسول خدا اورا دوست میداشت که از برای او توا ضع مینمود وازجای خویش برمیخواست واورامی‌بوسید ومی بوئید و معلوم است که‌محبت پیغمبر (ص)فاطمه (ع) رانه ازجهت آن بودکه‌فاطمه دختر اوبود بلکه ازجهت کثرت شرافت ومحبوبیت اونزد حقتعالی بود «این محبت از محبتها جدا است‌حب محبوب خدا حب خدا است »وبارهارسول خدا فرموده بود که‌فاطمه پاره تن‌منست اذیت او اذیت من رضای او رضای من غضب اوغضب من است «و دیگر»شرافت اولاد های اواست وحاصل نشد ازبرای احدی آنچه ازبرای آن جناب حاصل شد از شرف اولاد چه آنکه حضرت حسن و

حسین (ع) که دو اولاد آنجنابندو امام و دو سید جوانان اهل بهشتند و محبت حضرت رسول (ص) درباب آنها بمرتبه بود که براحدی مخفی نبود و دیگر جناب عباس و محمد وزینب و ام کلثوم وغیر ایشان که جلالت و مرتبه ایشان واضح از بیان است و از برای هریك از جناب امام حسن وامام حسین (ع) اولادهائی بود که به نهایت شرف رسیده بودند اما از امام حسن (ع) پس قاسم وعبدالله وحسن مثنی ومثلث وعبدالله محض ونفس زکیه و ابراهیم قتیل باخمری وعلی الخیر وحسین بن علی شهید فخ و ادریس بن عبدالله و اسماعیل بن ابراهیم بن الحسن المثنی الملقب بطباطبا و جناب عبدالعظیم و سادات بطحائی و شجری و گلستانه و آل طاوس وغیر ایشان رضوان الله علیهم اجمعین که احقر درکتاب منتهی الامال فی ذکر مصائب النبی والآل احوال ایشان رانگاشتم واما از جناب امام حسین علیه السلام پس به نه تن امامان بزرگواران اول ایشان حضرت سیدالساجدین وامام الزاهدین جناب علی بن الحسین (ع) زین العابدین وابن الخیرتین است که اشبه مردم بود درعبادت بجدش امیرالمؤمنین "ع" در هر شبانه روزی هزار رکعت نماز میگذاشت و پیوسته قائم اللیل وصائم

النهار ومشغول بتلاوت قرآن وادعیه ومناجات با قاضی الحاجات بود و رسول خدا آن جنابرا سید العابدین نام برده بود و گاهیکه بنماز میایستاد رنگهار رنگش متغیر میگشت و حالش نزد خداوند جلیل مانند بندگان ذلیل بود و اعضای شریفش از خوف خداوند میلرزیدو نمازش نماز مودع بود ودرشبهاانبان طعام بردوش میکشیدو کیسه‌های دنانیر ودراهم باخودبرمیداشت وبخانه‌های فقراوارامل وایتام میبرد وروی خودمی‌پوشانید که کسی آن حضرت رانشناسد وبعدازوفاتش هنگامیکه جسد مبارکش رااز برای غسل برهنه کردندوبرمغتسل نهادندبر پشت مبارکش ازآن انبان ها آثاری دیدند که مانندزانوی شتر پینه بسته بودودروایت است که آن حضرت کفالت میکرد اهلبیت صدخانه را ازفقراء مدینه روزی آنحضرت بجماعتی گذشت که مشغول بغیبت آن حضرت بودند آنجناب (ع) در نزد ایشان ایستاد وفرمود که اگر راست میگوئید در این عیبها که برای من می‌شمرید خدا مرا بیامرزد و اگر دروغ می‌گوئید خداشمارا بیامرزد ومواضع سجده آنحضرت ازکثرت نماز پینه بسته بودازاین جهت اورا ذوالثفنات می

گفتند و در هر سال چند مرتبه آن پوستها و پینه ها ساقط میشد
و آنها را جمع میفرمود تا گاهی که از دنیا رحلت فرمود
با آن جناب دفن کردند و سی و پنج سال بعد از واقعه کربلا
زنده گانی فرمود و این قطعه از زمان شدت استیلاء بنی امیه
بود که اهلبیت رسالت را تمکن از ارشاد و هدایت عباد
نبوده لاجرم آن حضرت از معاشرت مردم کناره کرده بود
و بعبادات و دعوات و مناجات پرداخته بود و چند سالی هم در
بادیه اقامت کرد برای آنکه از مردم کناره کرده باشد
و بحال خود باشد و گاه گاهی بعراق رود برای زیارت پدر
و جدش بنحویکه کسی آگاهی نیابد و در جمیع کتب زهد
و عبادت که علمای اسلام نوشته اند نام مبارکش مذکور
است و یکی از عبادات موظفه آنمظلوم گریستن بر پدر
بزرگوارش بود که هیچ گاهی واقعه کربلا را فراموش نکرد
و در وقت افطار که آب و طعام برای آنحضرت حاضر میکردند
یاد تشنگی و گرسنگی پدر بزرگوارش میکرد و میگریست
چندان که اشکش جاری میگشت و هرگز کله گوسفند
نخورد بعد از آنکه سر پدر بزرگوار خود را در مجلس
یزید دید و باندازه گریست که بر چشمان مبارکش خائف

شدند وشرح اینمقا م طو لا نیست وجای ذ کر ش نیست «روایستکه در زمان خلافت عبدالملك مروان» سالی پسرش هشام بحج رفت در حال طواف چون بحجر الا سود ر سید خواست استلام کند ازکثرت اذد ها م نتوانست و کسی ازاو احتشـام نبرد پس در مسجد الحرام منبر ی برای او نصب کردند تا بر منبر قرارگرفت واهل شام برد وراواحاطه کردند که در این هنگا م حضرت سید السا جد ین و ابن الخیرتین اما م زین العابدین(ع)پیدا شددرحا لیکه ازار و ردائی در بر داشت وصورتش چندان نیکو بود کهاحسن از تمام مردم آنجا بود و بویش از همه پاکیزه‌تر و درجبهه اش آثار سجده بود پس شروع بطواف فرمود و چون بحجرالا سود رسید مردم بملا حظه هیبت و جلا لت آن حضرت از نزد حجر دور شدند تا آن حضرت استلام فرمود هشا م از ملا حظه این امر در غیظ و غضب شد مردی از اهل شا م چون این عظمت وجلالت از آن‌حضرت ملاحظه کرد تعجب کرد از هشا م پرسید که اینمرد کیست که مردم با ین نحو ملاحظه عظمت او رامی نمایندهشا م‌احول برای آنکه مردم شام آن جنا ب را نشنا سند گفت اورا نمیشنا سم فرزد ق

در آنجا حاضر بود فوراً گفت «لکنی اعرفه» اگر هشام او را نمی شناسد من او را می شناسم آشنا می گفت کیست آن یا ابا فراس پس فرزدق چهل بیت مرتجلا در مدح آن حضرت گفت که من چند شعر از آن را ذکر میکنم قال

هذا الذی تعرف البطحا وطاته — والبیت تعرفه والحل والحرم
هذا ابن خیر عباد الله کلهم — هذا التقی النقی الطاهر العلم
اذ راته قریش قال قائلها — الی مکارم هذا ینتهی الکرم
ان عد اهل التقی کانوا ائمتهم — او قیل من خیر خلق الله قیل هم
هذا ابن فاطمة ان کنت جاهله — بجده انبیاء الله قد ختموا
ماقال لا قط الا فی تشهده — لولا التشهد کانت لاؤه نعم
یستدفع الضر والبلوی بحبهم — ویسترق به الاحسان والنعم
مقدم بعد ذکر الله ذکرهم — فی کل بر ومختوم به الکلم
ولیس قولك من هذا بضائره — العرب تعرف من انکرت والعجم

هشام در غضب شد جائزهٔ فرزدق را قطع کرد و امر کرد تا او را در عسفان حبس کردند این خبر چون بعلی بن الحسین (ع) رسید دوازده هزار درهم برای فرزدق فرستاد و از او معذرت خواست فرزدق رد کرد حضرت قبول نفرمود دیگر باره برای و فرستاد عبدالرحمن جامی سنی گفته که زنی از اهل کوفه فرزدق را

بعداز مرگ در خواب دید از او پرسید که خدابا تو چه کرد گفت خداوند مرا آمرزید بسبب آن قصیده که در مدح علی بن الحسین گفتم جامی گفته که سزاوار است که خداوند تمام عالم را بیامرزد ببرکت این قصیده و بالجمله ولادت آنجناب در نیمهٔ جمادی الاولی سنه ۳۶ و شهادتش درهیجدهم یا بیست و پنجم محرم سنه ۹۵ واقع شد دیگر پسر آن حضرت امام محمد باقر علیه السلام باقر علوم الاولین والاخرین است که اعظم مردم بود در زهدو عبادت و کثرت علم ما در آن حضرت فاطمه دختر امام حسن (ع) بود که او را ام عبدالله و صدیقه میگفتند وزنی بمرتبه و درجه او نرسید درآل حسن ع لهذا امام محمد باقرع را ابن الخیرتین و علوی بین علویین میگفتند رسول خدا ص بجابر بن عبدالله فرموده بود که ایجابر امیداست که تو در دنیا بمانی تا ملاقات کنی فرزندی از من که از اولاد حسین خواهد بود که او را محمد نامند (یبقر علم الدین بقرا) می شکافد علم دین را شکافتنی پس هرگاه او را ملاقات کردی سلام مرا باو برسان و جابر زنده ماند تا امام محمد باقر ع را درك كرد و سلام رسول

خدا را باو رسانید وآن جناب لقب باقر العلم را از رسول خدا یافت و بر هیچ متامل و منصفی پوشیده نیست که آنچه از اخبار وآثار در علوم دین و تفسیرقرآن وفنون آداب و احکام ازآن حضرت روایت شده زیاده ازآن است که در حوصله عقل بگنجد و بقیه صحابه و وجوه تابعین و رؤسای فقهاء مسلمین پیوسته از علم آن جناب (ع) اقتباس مینمودند و بکثرت علم و فضل آن حضرت مثل می زدند (شیخ مفید از عبد الله بن عطاء مکی روایت کرده که میگفت هرگز ندیدم علما را نزد احدی احقر و اصغر چنانچه میدیدم آنهارا درنزد امام محمد باقر علیه السلام وهرآینه دیدم حکم بن عتیبه را باآن کثرت علم و جلالت شان که درنزد مردم داشت گاهی که درنزد آن جناب بود چنان مینمود که طفل دبستانی است که درنزد معلم خود نشسته (و جابر بن یزید جعفی) هرگاه ازآن حضرت روایتی میکرد میگفت حدیث کرد مرا وصی اوصیاء و وارث علوم انبیاء محمد بن علی بن الحسین صلوات الله علیهم اجمعین شیخ کشی از محمد بن مسلم روایت کرده که میگفت در هر امر مشکلی که رو میکرد از حضرت امام محمد باقر (ع)

سوال میکردم تا آنکه سی هزار حدیث از آن حضرت سوال کردم و از حضرت صادق (ع) شانزده هزار حدیث شمر

یا باقر العلم لا هل التقی　　و خیر من لبی علی الاجبل

ولادت آنحضرت در غره رجب سنه ۵۷ و شهادتش در هفتم ذیحجه سنه ۱۱۴ واقع شد و قاتل آنجناب ابراهیم بن الولید یا هشام ابن عبد الملك است (و دیگر پسر آن حضرت مبین المشکلات و الحقایق امام المغارب والمشارق ابو عبدالله جعفر الصادق علیه السلام که نام آن حضرت نزد اهل آسمانها صادق است و بر شیعیان و متبعان مذهب جعفری مکشوف است که فضایل و اخلاق و زهد و عبادت و علم و حکمت آن حضرت را هیچ بیان و زبانی نسنجد و در هیچ باب و کتابی نگنجد بلکه ملا یك سموات ادراك درجات او نتوانند کرد با آنکه چهار هزار نفر از آنجناب روایت کرده اند و هر کدام باندازه قابلیت و استعداد خود از آن حضرت علم فرا گرفته اند که از جمله ایشان است ابان بن تغلب که سی هزار حدیث از آن حضرت اخذ کرده و محمد بن مسلم شانزده هزار و نحو ذلك و بطون کتب و اسفار دینیه از احادیث و علوم آن حضرت ملان و پر است هنوز عشری از اعشار علم و فضل آن حضرت نمایان نشده بلکه قطره ماند که از دریا بر داشته شده مالك بن انس گفته که هیچ چشمی ندید و هیچ گوشی

نشنید و در دل هیچ بشری خطور نکرد افضل از حضرت صادق (ع) از کثرت فضل و علم و عبادت و ورع ـ انت یا جعفر فوق المدح و المدح عناء ـ انما الاشراف ارض و لهم انت سماء ـ جاز حد المدح من قد ولدته الانبیاء ـ ولادت آن حضرت درهفدهم ربیع الاول سنه ۸۳ شهادتش در خلافت منصور دوانیقی در نیمه رجب سنه ۱٤۸ واقع شد و دیگر پسر آن حضرت امام علیم ابو الحسن موسی بن جعفر الکاظم الحلیم صلوات الله علیه است که او را فقیه و صابر و عالم و عبد صالح و کاظم گویند و آن حضرت اعبد اهل زمان خویش بود و پیوسته قائم اللیل و صائم النهار و حلیف سجده طویله و دموع غریزه بود و علما در باب عبادت آن بزرگوار نقل کرده اند که آن حضرت نوافل شبانه را بنماز صبح وصل میکرد وچون ازنماز صبح فارغ می شد تعقیب میخواند تا طلوع آفتاب پس سر بسجده می نهاد و سر بلند نمیکرد تا نزدیک زوال میشد آن وقت سر از سجده بر میداشت و بسیار این دعارامی خواند (اللهم انی اسئلك الراحة عند الموت و العفو عند الحساب) و مکرر میگفت این کلمات را و نیز از جمله دعا های آنجناب بود عظم الذنب من عبدك

فلیحسن العفو من عندك و چندان ازخوف خدا می گریست که محاسن شریفش از اشك چشمش تر می شد و از همه مردم صله و احسانش بار حام و خویشانش بیشتر بود و از فقراء مدینه تفقد میفرمود و شبها ز نبیل بدوش می کشید که درمیان آن پول وآرد و خرما و غیره بود و برای فقراء میبرد و ایشان نمیدانستند که از کجا است و کی میآورد و ابوالفرج گفته که چون بآن حضرت خبر میرسید که مردی پریشان و بد حال است برای او صره دیناری میداد و همیانهای آنجناب (ع) ما بین سیصد دینار بود تا دویست دینار وصره‌های آنجناب دربسیاری مال‌مثل بودولادتش در ابوا در هفتم صفر سنه ۱۲۸ و شهادتش در ایام هرون رشید در بیست ونهم رجب سنه ۱۸۳اتفاق افتاد و دیگر پسر آنحضرت قرة عین المؤمنین و غیظ الملحدین فخر الا عاظم و مربی اولاد الا عاجم زبده اصفیاء و امام اتقیا و پناه غربا و شهید زهر جفا (حضرت ابوالحسن علی‌بن‌موسی الرضاعلیه‌السلام‌است) که پسندیده خداوند و رسول و مرضی دوست و دشمن بود ابوالصلت هروی گفته که ندیدم عالم تری از علی بن موسی الرضا وندید او را عالمی مگر آنکه

شهادت داد بمثل آنچه من شهادت دادم و بتحقیقکه جمع کرد مامون در مجلسهای متعدده جماعتی از علما ادیان و فقها و متکلمین را تا با آن حضرت مناظره و تکلم کنند وآن حضرت بر تمام ایشان غلبه کرد وهمگی اقرار کردند بر فضیلت او و قصور خودشان ـ و حدیث کرد مرا محمدبن اسحق بن موسی ازپدرش که میگفت پدرم موسی بن جعفر(ع) با پسران خود میفرمود که ای اولاد من برادر شما علی بن موسی عالم آل محمد است از او سئوال کنید معالم دین خود را و حفظ کنید فرمایشات او را هر آینه من شنیدم از پدرم جعفر بن محمد (ص) کهمکرر بمن میفرمود کهعالم آل محمد علیهم السلامدر صلب تواست و ای کاش من اورا درك میکردم همنام اوهم نام امیر المؤمنین علی است و ابرهیم بن العباس روایت کرده که هرگز ندیدم حضرت ابولحسن الرضا ع کسیرا بکلام خویش جفا کند و ندیدم هرگز که کلام کسیرا قطع کند و رد نکرد حاجت احدی راکه مقدور او بود بر آورد و هیچ گاه در حضور کسی پا دراز نفرمود و درمجلس درمحضر مردم تکیه نمیفرمود و هیچ وقتی ندیدم او راکه بیکی از غلامان خود بد گوید

و فحش دهد و هیچ گاهی ندیدم که آب دهان خود را دور افکند و ندیدم که در خنده خود قهقه کند بلکه خنده او تبسم بود و چون خلوت میفرمود و خوان طعام نزد او می نهادند ممالیك خود را تمام سر سفره می طلبید حتی دربان و میرآخور را و با آنها طعام میل میفرمود و عادت آن جناب آن بود که شبها کم می خوابید و بیشتر شب را بیدار بود و روزه بسیار میگرفت و روزهٔ سه روز از هر ماه که پنج شنبهٔ اول ماه و پنج شنبه آخر ماه و چهار شنبه میان ماه باشد از او فوت نشد و میفرمود روزه این سه روز مقابل روزه دهر است و آن حضرت کثیر المعروف بود و در پنهانی صدقه بسیار میداد و بیشتر صدقات او در شبها های تار بود پس اگر کسی ادعا کرد که مثل آن حضرت را در فضل دیده است پس تصدیق نکنید او را و از محمد بن عباد منقول است که (حضرت امام رضا علیه السلام در تابستانها بر روی حصیر می نشست و در زمستانها بر روی پلاس و جامهای کهنه می پوشید و چون بمجلس مردم می آمد زینت میفرمود و منقول است که روزی آن حضرت داخل حمام شد شخصی در حمام بود که آن حضرت را نمیشناخت با آن حضرت خطاب

کرد که بیا مرا کیسه بکش حضرت مبادرت فرمود ومشغول
کیسه کشیدن او شد بعداز زمانی مردم درآمدند وحضرت
را شناختند و مشغول معذرت شدند حضرت دلداری ایشان
فرمود و مشغول کیسه او بود تا کیسهٔ او را تمام کشید و
معمر بن خلاد گفته که هر گاه آن حضرت طعام میل میفرمود
کاسه بزرگی نزدیك سفره خود میگذاشت و از هرطعامی
که در سفره بود از بهترین مواضع آن مقداری بر میداشت
و در آن کاسه میگذاشت پس امر میفرمود که آن را بر
مساکین بخش کنند و نادر خادم آن حضرت گفته که آن
جناب هیچ یك از ما را خدمتی رجوع نمیکرد مادامیکه
بطعام خوردن مشغول بودیم و یاسر خادم گفته که آن
حضرت بما ها میفرمود که اگر من بالای سر شما بایستم
و شما مشغول خوردن طعام باشید برای من بر نخیزاید و
مرویستکه مردی خدمت آن حضرت عرض کرد که هیچ
کس روی زمین نیستکه اشرف باشد از شما بحسب پدران
فرمود شرافت وحظ پدران من بسبب تقوی و طاعت خدا بوده
مردی دیگر عرضکرد بخدا قسم که تو بهترین مردم می باشی
فرمود که قسم مخور ای مرد هر کس تقوی او بیشتر و اطاعتش

از خدا زیاد تر از من باشد از من بهتر است بخدا سوگند که این آیه شریفه منسوخ نشده (وجعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقیکم) و بالجمله احادیث بسیار در باب عبادت و مکارم اخلاق آن حضرت وارد است وارد شده که بسیار اوقات بود که در شبانه روز هزار رکعت نماز میگذاشت ودرهر سه روز یکختم قرآن تلاوت میکرد و میفرمود که اگر بخواهم زود تر نیز می توانم قرآن را ختم کنم ولیکن من نمیگذرم بآیه مگر آنکه در آن فکر میکنم و تامل مینمایم که در چه چیز نازل شده و در چه وقت وارد شده لهذا در هر سه روز ختم می کنم وکلمات بسیار در توحید و معارف و علوم و اشعار بسیار در حکم و مواعظ از آنحضرت نقل شده که انشاد فرموده اند و بسیار این شعر را آن جناب (ع) میخواند (اذا کنت فی خیر فلاتغترر به ولکن قل اللهم سلم و تمم) و بالجمله فضایل و مناقب حضرت علی بن موسی الرضا نه چندانستکه در حیز بیان آید ویا کسی احصاء آن تواند وفی الحقیقة فضایل آن جناب را احصا نمودن آب دریا را بغرفه پیمودن است ولقد اجاد ابو نواس الشاعر فی جواب المامون حین جعل

علی بن موسی الرضا علیه‌السلام ولی‌عهده و الشعراء مدحوه و وصلهم المامون فقال لابی نواس قد علمت مکان علی بن‌موسی الرضا (ع) منی و ما اکرمته به فلما ذا اخرت مدحه و انت شاعر زمانك و فرید دهرك فانشا یقول

قیل لی انت اوحد الناس طرا — فی فنون من الکلام النبیه
لك من جوهر الکلام بدیع — یثمر الدر فی یدی مجتنیه
فلما ذا ترکت مدح ابن‌موسی — و الخصال التی تجمعن فیه
قلت لا استطیع مدح امام — کان جبریل خادماً لابیه
قصرت السن الفصاحة عنـــه — و هذا القریض لایحتویه

ولادت آنجناب در مدینه در یازدهم ذی قعده سنه ۱۴۸ و شهادتش در ایام صفر در خلافت مامون(لع) سنه ۲۰۳ واقع شد و (دیگر) پسر آن‌حضرت امام عباد و نور بلاد حضرت ابو جعفر محمدبن علی الجواد صلوات‌الله‌علیه است که از القاب شریفه اش تقی است و در وقت وفات حضرت رضا به سن نه سالگی یا هفت سالگی بود لا جرم بعضی از مردم از جهة صغر سن آنجناب ع در امامتش تاملی داشتند تا آنکه علما و افاضل و اشراف و اماثل شیعه از اطراف عالم متوجه حج گردیدند و بعد از فراغ از مناسك حج

بخدمت آنجناب (ع) رسیدند و از وفور مشاهده معجزات
و کرامات و علوم و کمالات اقرار بامامت آن منبع سعادات
نمودند و زنگ شك و شبهه از آیینه خاطرهای خود
زدودند و بروایت شیخ کلینی سی هزار مسئله از غوامض
مسائل از آن معدن علوم و فضائل سوال کردند و ازهمه
جواب شافی شنیدند و چون مأمون را بعد از شهادت حضرت
رضا (ع) مردم او را هدف طعن و ملامت ساخته بودند می
خواستکه بظاهر خود را ازآن جرم و خطا بیرون آورد چون
از سفر خراسان ببغداد آمد حضرت جواد را از مدینه
ببغداد طلبید چون آن جناب ببغداد وارد شد مامون پیش
از آنکه آن حضرت را ملاقات کند روزی بشکار رفت در
بین راه حضرت جواد را ملاقات کرد پس بصحرا شد و باز
او ماهی کوچکی از هوا صید کرد و مامون مراجعت
کرد در بین راه بار دیگر حضرت جواد را دید و آن ماهی
را در میان دست خود پنهان کرد و بآن حضرت گفت این
چیست فرمود حق تعالی دریاهائی خلق کرده که ابرازآن
دریاها بلند میشود و ماهیان ریزه باآن ابر بالا میروند و باز
های سلاطین آنها را شکار میکنند و پادشاهان آنهارا در
کف میگیرند وسلاله نبوت را بآنها امتحان مینمایند مأمون

گفت حقاکه توئی فرزند امام رضا (ع) و از این خانواده
این عجایب و اسرار بعید نباشد پس آن حضرت راطلبید
و اعزاز واکرام بسیار نمود واراده کرد که ام الفضل دختر
خود را بآن حضرت تزویج نماید بنی عباس بفغان آمدند
و با ینمطلب رضا ندادند مامون رای ایشان را نپسندید
گفتند این کودکی است خورد سال و هنوز اکتساب علم
وکمال ننموده است اگر صبر کنی که او کامل شود و بعد
از آن ام الفضل را باو تزویج نمائی انسب خواهد بود
مامون گفت علم ایشان لدنی است وموقوف بکسب وتحصیل
نیست و اگر خواهید علمای زمان راجمع نمائید و او
را امتحان نمائید ایشان مجلسی عظیم فراهم کردند و
یحیی بن اکثم قاضی بغداد راکه اعلم علمای ایشان بود با
سایر علما و اشراف جمع نمودند پس مأمون امر کرد که
صدر مجلس رابرای آن حضرت مهیاکردند و دو متکا برای
او نهادند پس حضرت تشریف آورد و در صدر مجلس
نشست و یحیی مقابل آنجناب نشست و مأمون نیز در
پهلوی آن حضرت نشست پس یحیی رو کرد بمأمون و گفت
اذن میدهید که از ابو جعفر مسئله بپرسم مأمون گفت از

خود او اذن بگیر یحیی اذن طلبید حضرت اورا اذن سوال داد یحیی پرسید چه می فرمائید در حق کسیکه محرم بود و قتل صید کرد حضرت فرمود اینمسئله شقوق بسیار دارد در حل بود یا در حرم عالم بود یا جاهل عمداً کشت یا خطاً آزاد بود یا بنده صغیر بود یا کبیر این ابتداء صید او بوده یا بازهم صید کرده بود آن صید از پرندگان بود یا از غیر آن از صغار صید بود یااز کبار آن این محرم اصرار داشت بر آن کار یا پشیمان شد در شب صید کرد یا در روز در احرام عمره بود یا در احرام حج یحیی از شنیدن اینمسائل در تحیر ماند و هوش از سرش بدر رفت و عجز از صورتش ظاهر شد و زبانش در تلجلج افتاد این وقت بر حضار مجلس امر واضح شد مأمون گفت الان دانستید آنچه راکه منکر بودید پس دختر خود را تزویج کرد بآن حضرت آن جناب خطبهٔ تزویج را خواند و دختر مامون را بپانصد درهم تزویج فرمود پس مامون امر کرد غالیه آوردند و ریشهای خواص را بغالیه خوشبو کردند و طعام حاضر کردند و مردم غذا خوردند آنوقت مأمون هر کسرا باندازه خود جایزه داد و از حضرت جواب مسائل را

طلبیدند حضرت حکم هر مسئله را بیان فرمود صدای احسنت
مامون بلند شد آن وقت از آن جناب خواستند که
مسئله از یحیی بپرسد حضرت مسئله از سید یحیی جواب
نتوانست و بالجمله ولادت آن حضرت در مدینه در نیمه
رمضان یا در دهم رجب سنه ۱۹۵ و شهادتش در آخر ذی
قعده سنه ۲۲۰ بزهر معتصم واقع شد و در وقت وفات بیست
و پنج سال و چند ماهی از سن شریفش گذشته بود و قبر
شریفش در کاظمین پشت سر جدش موسی بن جعفر ع
واقع است (و دیگر) پسر آن حضرت جناب ابوالحسن الثالث
امام علی نقی علیه السلام است که ملقب بهادی است متوکل
ملعون آن حضرت را از مدینه بسر من رای طلبید و در
سامره اقامت فرمود تا در آنجا وفات فرمود و چون آن
جناب و فرزندش امام حسن علیه السلام در سامره سکنی
فرمودند در محله که عسکر نام داشت از این جهت این
دو بزرگوار را عسکری میگفتند و اذیت و آزاری که از
متوکل بحضرت امام علی نقی رسید چه بخود آن حضرت چه
بشیعیان و دوستان او و چه بعلویین و اولاد فاطمه (ع) و
چه بقبر امام حسین (ع) و زوار آن حضرت که باز گشته

تمام بآن حضرت است زیاده از آنست که ذکر شود چه آنکه متوکل اکفر بنی عباس بود و مردی خبیث السیرة و السریرة وپست فطرت وسخت ناتجیب بود و باآل ابوطالب دشمنی شدید داشت وبظن و تهمت ایشان را اخذ مینمود و پیوسته در صدد اذیت وایذاء ایشان بود و اصرار او درباب محو آثار قبر شریف امام حسین ع واذیت وآزار او بزواران قبر اظهر من الشمس وابین من الامس است دراخبار الدول قرمانی استکه درسنه ۲۳۷ متوکل امر کرد قبر امام حسین ع راهدم کنند و خانهای اطراف قبر رانیز خراب کنند و زراعت درآنجانمایند ومنع کرد مردم رااز زیارت آن حضرت وزمین کربلارا شخم وشیار کرد مسلمانان خیلی متالم شدند از این جهت و اهل بغداد بر دیوارها فحش وشتم برای او نوشتند وشعرا نیز اورا هجو کردند ازجمله در هجو او گفتند

تالله ان کانت امیه قداتت قتل ابن بنت نبیها مظلوماً

فلقد اتاه بنو ابیه بمثلها هذا لعمرك قبره مهدوماً

اسفوا علی ان لایکونوا شارکوا فی قتله فتتبعوه رمیماً

واهل رجال درحال ابن سکیت الشیعی مؤدب اولاد متوکل نوشته اند که روزی متوکل ازاو پرسید که دو پسر من معتز

ومؤید نزد تو بهتر است یاحسن وحسین ابن السکیت شروع
کرد بنقل فضایل حسنین (ع) و گفت قنبر خادم علی بهتر
است از تو ودو پسران تو متو کل گفت تا ز با نش را از
قفایش بیرون کشیدند وجسارت کردن وناسزا گفتن متوکل
باامیر المؤمنین (ع) وتنقیص کردن اوآن حضرت را باعث
آن شد که پسرش منتصر بالله امر کرد تا اورا بکشتند
وابوالفرج اصفهانی روایت کرده که متوکل عمر بن فرج
رخجی را والی مکه ومدینه کرده بود وعمر مردم را منع
کرد از احسان بآل ابوطالب و سخت در عقب این کار شد
بحدی که مردم از ترس جان دست از رعایت علویین برداشتند
وچندان کار بر اولاد امیر المؤمنین تنك شد که زنان علویات
تمام لباسهای ایشان کهنه وپاره شده بود ویك لباس درست
نداشتند که نماز در آن بخوانند مگر یك پیراهن درست
برای ایشان باقی بود که هر یك می خواستند نماز بخوانند آن
پیراهن را بنوبت می پوشیدند ونماز می خواندند پس از نماز از
تن بیرون میکردند ودیگری می پوشید وخود برهنه بچرخ ریسی
می نشست وپیوسته باین عسرت گذرانیدند تا متوکل هلاك شد
ومسعودی روایت کرده که در باب امام علی نقی (ع) نزد
متوکل سعایت کردند وگفتند که در منزل آنجناب اسلحهٔ

بسیار و کاغذهای زیاد است که شیعیان او از اهل قم برای او فرستاده اند و او عزم دارد که برتو خروج کند متوکل جماعتی از ترکان را بخانهٔ آنحضرت فرستاد ایشان در شب بخانه آنحضرت (ع) هجوم آوردند و بخانه ریختند و هر چه تفتیش کردند چیزی نیافتند و دیدند آن حضرت درحجرهٔ ایست و در را بروی خود بسته و جامهٔ ازپشم پوشیده و بر روی زمین روی ریگ ریزه نشسته و توجهش باخدا است و ومشغول خواندن آیات قرآن است پس آنجناب (ع) را با آن حال ما خود داشتند و بنزد متوکل حمل کردند و گفتند درخانه او ریختیم وچیزی نیافتیم و دیدیم آن جناب را نشسته بود روبقبله وقرآن تلاوت میکرد متوکل در آنحال در مجلس شرب بود پس آن امام معصوم را در آن مجلس میشوم وارد کردند متوکل جام شراب در دستش بود از برای آنحضرت تعظیم کرد و در پهلوی خود نشانید و جام شراب را بآن جناب تعارف کرد آنجناب فرمود والله شراب داخل گوشت و خون من نشده هرگز مرا معفو دار پس او را معفو داشت آنگاه گفت برای من شعر بخوان حضرت فرمود «انی قلیل الروایة للشعر» گفت از این امر چاره نیست پس حضرت انشاد

فرمود این اشعار را که مشتمل است بر بی وفائی دنیا و مرگ سلاطین وذلت وخواری ایشان پس ازمرگ (باتوا علی قلل الاجبال تحرسهم ـغلب الرجال فلم تنفعهم القلل ـ واستنز لوا بعد عزعن معاقلهم ـ واسکنوا حفرا یابئس ما نزلوا ـ ناد اهم صارخ من بعد دفنهم ـ این الاساور والتیجان والحلل ـ این الوجوه التی کانت منعمة ـ من دونها تضرب الاستار وا لکلل ـ فافصح القبر عنهم حین سائلهم ـ تلك الوجوه علیها الدود تنتقل ـ قدطال ما اکلوادهرا وقدشربوا ـ فاصبحوا بعد طول الاکل قداکلوا متوکل ازشنیدن این اشعار گریست باندازه که از اشك چشمش ریشش ترشد وحاضرین نیز گریستند وروایت کنز الفوائد متوکل جام شراب را برزمین زد وعیشش منغص شد واز ملاحظه همین قدر معلوم می شود که چه اندازه سخت گذشته برامام علی نقی (ع) در ایام متوکل وبالجمله ولادت آنحضرت (ع) در نیمهٔ ذی حجه سنه ۲۱۲ و شهادتش در اواسط عشر سیم جمادی الاخره یادرسیم رجب سنه ۲۵۴ درایام معتز بالله واقع شد سلام الله علیه (ودیگر) پسر آن حضرت جناب ابی محمد امام حسن عسکری علیه السلام است که در آنجناب جمع شده بود خصال فضل وریاست وعلم وزهد

و کمال عقل و عصمت وشجاعت و کرم و کثرت اعمال مقربهٔ
الی الله و لادت باسعادتش در مدینه درر بیع الا ول سنه
۲۲۵ و اقع شد و در ا یام معتمد در عشر ا و ل
ربیع الاول سنه ۲۶۰ وفات نمودودر روزوفات آن جنا ب
سرمن رای ضجه واحده کردید وبازارها بسته شدوتمام بنی
هاشم وبنی عباس وقضاة ومستوفیان وجمیع جنود وتما می
مردمان بجنازه آن جناب حاضرشدند وسر من رای در آن
روز شبیه شده بود بروز قیامت پس آن جناب را در پشت
سر پدر بزرگوار ش دفن کردند در همان خا نه خود آن
حضرت و (دیگر) پسر آن حضرت حجة بن الحسن امام زمان
مهدی آل محمد صاحب الزما ن ع است که در شب نیمه
شعبان سنه ۲۵۵ ولادت با سعا د تش واقع شد و پنج سال
از سن مقدسش گذشته بود که اما مت بآن حضرت منتقل شد
بعد از وفات پدر بزرگوارش و این بزرگوار همان مهدی
موعود است که رسول خدا و پدران بزرگوا ران او جمیعاً
خبر دادند و اخبا ر فرمودند که او صا حب سیف است و
دولت آل محمد در زمان ظهوراو مستقر میشود و از برای
او دو غیبت خواهد بود یکی صغری و یکی کبری و دنیا

منقضی نخواهد شد مگر آنکه آن حضرت ظهور فرماید
و دنیا را پر از عدل و داد فرماید پس از آنکه از ظلم و
جور پر شده باشد و از برای ظهور آن حضرت علاماتی
فرموده اند و افضل اعمال امت را انتظار فرج فرموده‌اند و
غیبت صغری از زمان ولادت آن حضرت بود تا سال سیصدو
بیست و نهم که شیخ اجل علی بن محمد سمری نائب چهارم
آن حضرت وفات کردو بعد از فوت سمری ابتدای غیبت
کبری شد و تااین زمان هزار سال وکسری است که آن
حضرت از انظار مردم محجوب و پنهان است و شیعیان
او شب و روز منتظر آن نور عالمتاب میباشند امیداست
که شب طولانی ما بآخر رسیده باشد و طلوع فجرکه
فرج مـا درآن است نزدیك باشد(فقد طال الانتظار و
شمت بنا الفجار) خاتمة چون در فصل سابق که ذکر نسب
امیرالمؤمنین (ع) بود مختصری از حال اولاد های آن
حضرت از ائمه طاهرین علیه السلام نگاشته شد بخاطرم
رسید که حقوق سید بطحا و شیخ قریش جناب ابوطالب را
که ابوالائمه و اصل این شجره طیبه است فراموش نکنم
چه خدمات او بر اسلام و نصرت او از رسول خدا (ص)

باندازه ایستکه شکرش لازم است و این احقر مزد خودرا
در تالیف این رساله از جناب ایشان می خواهم و رجاء
واثق که نظر مرحمتی بر این مهجور شکسته فرمایند و
گرفتاریهای مرا رفع فرمایند فانه جواد کریم بدانکه ابوطالب
با عبدالله پدر پیغمبر (ص) و با زبیر از یك مادرند که فاطمه
بنت عمرو بن عائذ مخزومی باشد وچون رسولخدا(ص) بسن
هشت سالگی رسید جناب عبدالمطلب برحمت خدا پیوست و
قبل ازآنکه وفات نماید محمد (ص) را بابوطالب(ع) سپرد
واورا درباب رعایت وحفظ آن حضرت سفارش بسیار
فرمود ابوطالب تازنده بوددرحفظ ونصرت رسولخدا (ص)
لساناً ویداً ابداً کوتاهی نکرد واز جهة آنکه متمکن باشد
ازحفظ پیغمبر(ص) ایمان خودرا ظاهر نفرمود مگردروقت
وفات که بحساب جمل وبلسان حبشه اسلام خودرا ظاهر
فرمود لهذا در حق او روایت شده که مثل ابو طالب
مثل اصحاب کهف بود که ایمانشان خودرا پنهان
نمودندواظهار شرك نمودند لاجرم حق تعالی اجر ایشان
را دومرتبه داد ودر روایت کافی است که ابوطالب مستودع

وصایای انبیا وامین برآنها بود وآنها رابه رسولخدا (ص) ردکرد وبدانکه ابوطالب (ع) بعلاوه آنکه نصرت ازآن حضرت میکرد تحریص میکرد دیگرانرا بر نصرت آنحضرت باعلی فرمود که ای پسرك من ملازمت کن پسرعم خود را تاسالم بمانی ازهر باسی در عاجل وآجل وگفت آن الوثیقة فی لزوم محمد (ص) فاشدد بصحبته علی یدیکاو وقتی بر رسول خدا (ص) گذشت درحالی که مشغول نماز بود وعلی (ع) در پهلوی او بنماز ایستاده واقتدا بآن حضرت نموده بود ابوطالب ع باجعفر گفت که ای پسر من تو نیز بال دیگر پسرعم خود رابچسبان یعنی در پهلوی او بنماز بایست جعفر در طرف دیگر بنماز ایستاد رسولخدا (ص) چون چنین دید خود را ازبین ایشان جلوتر کشید که ازعلی وجعفر صف جماعتی بسته شد ابوطالب بسیار مسرور شد بحدی که آثار سرور در صورت مبارکش ظاهر شد وفرمود «ان علیا وجعفراً ثقتی عند ملم الزمان والنوب لاتخذلا وانصرا ابن عمکما اخی لامی من بینهم وابی والله لااخذل النبی ولا یخذله من نبی ذو حسب» ودر روایتی است که چون رسول خدا (ص) نماز خود را گذاشت بجعفر فرمود ای جعفر وصل کردی جناح پسرعم

خودرا بدرستیکه خدا عوض می دهد ترا بمقابل همین کار دو بالی که پرواز خواهی کرد بآن دودر بهشت و چون امر پیغمبر (ص) ظاهرشد ومسلمانان زیاد شدند بر کفار قریش سخت آمد باهم قرارداد ند که در هر قبیله که مسلما نی باشد قوم وخویشان اواز همان قبیله او را بگیر ند ودربند کنند وتعذیب ایشان نمایند و تخو یف کنند تا کسی مسلمان نشود آیة شریفه نازلشد (الم تکن ارض الله واسعة)جماعتی از مسلمانا ن بحبشه هجرت کردند به همراهی جعفربن ابی طا لب (ع) و چون بحبشه رسیدند نجا شی پادشاه حبشه ایشا ن را اکرام کرد و منزلت رفیع داد و قریش عمر و عاص وعمارة بن الولید را با هدایا و تحف برای نجا شی فرستا دند و استدعا کردند که نجاشی مسلما نا ن را یا ری به کنند وایشا ن رابکفا رقریش واگذارد نجا شی اعتنائی بهدا یا ی ایشا ن ننمود و بر اکرام جعفر و اصحاب فزود و احسا ن بسیا ر با یشا ن نمود چون این خبر با بوطا لب ع رسید نجا شی را مدح گفت بقصیده الا لیت شعری کیف فی الناس جعفر وعمر و واعدا النبی الا قارب)چون مدح او بنجا شی رسید زیا د مسرور شد و

بر اکرام ایشان افزود چون خبر با بوطالب ع رسید طمع در اسلام نجاشی بست و اشعاری برای او فرستاد و او را تحریص بر اسلام و متابعت پیغمبر کرد و فرمود) تعلم خیار الناس ان محمداً وزیر لموسی و المسیح بن مریم اتی بالهدی مثل الذی اتیا به فکل بامر الله یهدی و یعصم و انکم تتلونکم فی کتابکم بصدق حدیث لا حدیث الترجم) الخ و شیعه و سنی روایت کرده‌اند که ابوطالب در هر صبح و شام تفقدی از پیغمبر (ص) می نمود و پیوسته حراست او را از دشمنان میکرد و بر او از کفار قریش میترسید پس یکروز آن سرور را ندید و چون شب داخل شد او را نیافت چون صبح شد در جستجوی آنحضرت شد آن سرور را نیافت پس پسران و غلامان خودرا جمع کرد و گفت بدانید که محمد (ص) مفقود شده و من گمان میکنم که قریش در باب او مکر کرده اند و من اطراف را جستجو کرده ام مگر یکطرف دیگر را که باقی مانده است پس بیست نفر از غلامان خود را انتخاب کرد و گفت بروید تا در میانما ئید و هریك ازشما هابرود نزد یکی ازسادات قریش بنشیند پس من با آنطرفی که جستجو نکرده ام

بطالب محمد (ص) میروم اگر او را یافتم و آوردم امری از
شما سر نزند و اگر آمدم و محمد ص با من نبود هر کدام کارد خود
را بزند بکسیکه پهلوی او است از سادات قریش و کارد
های خود را خوب تیز کنید کارگر شود پس ابوطالب بجستجوی
پیغمبر (ص) شد آن حضرت را در اسفل مکه یافت که در
پهلوی سنگی مشغول نماز بود خود را برروی آن سرور افکند
و آن حضرت را بوسید و دستش را گرفت و گفت ای فرزند
برادر نزدیک بود که قوم تو بجهة تو کشته شوند پس
آن سرور را بمسجد آورد وقریش بتمامی نزدیک کعبه
نشسته بودند ابوطالب (ع) با حال غضب آمد و غلامان را گفت
که ظاهر کنید آنچه در زیر لباس دارید غلامان کاردها را
بیرون کردند قریش گفتند اینها چیست جناب ابوطالب (ع)
فرمود دو روز بود که محمد (ص) را ندیده بودم ترسیدم
که شما اورا هلاک کرده باشید پس اینها را امر کردم که
در نزد شماها به نشینند و هر گاه من محمد (ص) را پیدا
نکرده آمدم هریك یکی از شماها را کارد بزند و از من اذن
نگیرند گفتند آیا چنین امری واقع میشد میکردی گفت
بلی به پرورد گار کعبه پس پیغمبر (ص) را بر داشت و

برفت و گفت

اذهب بنی فما علیك غضاضة　　اذهب وقربذاك منك عیونا

والله لن یصلوا الیك بجمعهم　　حتی اوسد فی التراب دفینا

ودعوتنی وعلمت انك ناصحی　　ولقد صدقت وکنت قبل امینا

وذکرت دینا لا محالة انه　　من خیر ادیان البریة دیناً

و هم نقل است که وقتی رسولخدا (ص) در نماز بود کفار مکه سرگین برجامه آن حضرت ریختند آن جناب (ع) نزد ابوطالب رفت وفرمود حسب ونسب من چگونه است نزد شما عرض کرد مگرچه شده است آنحضرت قضیه را نقل کرد ابوطالب (ع) درغضب شده شمشیر خودرا برداشت و حمزه را گفت که سرگین برداروهمراه من بیاپس باشمشیر کشیده وارد مسجدالحرام شد وکفار رافرمود که هرکس ازجای خود برخیزد گردن او را میزنم پس با حمزه گفت که آن سرگین رابر ریش وسبیل این جماعت بمال پس رو کرد بآن حضرت و گفت حسب ونسب تودر میان ما چنین است واشعار ابوطالب در مدح پیغمبر ودرتحریص مردم بدین او ویاری کردن او بسیار است و از جمله اشعار او است

یرجون ان نسخی بقتل محمد　　ولم تختضب سمر العوالی من الدم

کذبتم و بیت الله حتی تفلقوا جما جم تلقی بالحطیم وزمزم
و از جمله اشعار او است در قصیده دیگر) الم تعلموا انا وجدنا
محمدا رسولا کموسی خط فی اول الکتب فاسئلوا و بیت الله نسلم
احمداً لغراء من عض الزمان ولا کرب) و هم از اشعار او است
فلا تسفهوا احلامکم فی محمد ولا تتبعوا امر الغواة الاشائم
تمنیتم ان تقتلوه و انما امانیکم هذی کا حلام نائم و انکم
و الله لا تقتلونه ولما تروا قطف اللحی و الجماجم) و هم از اشعا
او است که بجهة آنکه کفار قریش عثمان ابن مظعون را
عذاب میکردند فرموده امن تذکر اقوام ذوو سفه یغشون
بالظلم من یدعو الی الدین الا ترون اذل الله جمعکم انا
غضبنا لعثمان ابن مظعون) و در خبر است که ابوجهل بر
رسول خدا گذشت در حالیکه آن حضرت در سجده بود
ابوجهل سنگی بر داشت و خواست بر سر حضرت بکوبد
که آن سنگ بر دستش چسپید و نتوانست ابوجهل بمقصد
نائل شود ابوطالب قصیده در این باب گفت) افیقوا بنی عمنا
و انتهوا عن الغی من بعض ذا المنطق و اعجب من ذالک فی
امر کم عجائب فی الحجر الملصق بکف الذی قام من خبثه
الی الصابر الصادق المتقی فاثبته الله فی کفه علی رغمة الخائن الاحمق

سید اجل سید فخار از ابوالحسن واعظ و اسطی
نقل کرده که من این قصیده را میخواندم و برا یمردم روایت
میکردم تا آنکه شبی دیدم رسولخدا راکه بر کرسی نشسته
و در پهلوی او پیر مردی نشسته که چندان بابهاء ونورانی
بود که دل آدمی را میبرد پس من نزدیك شدم و سلام بر
پیغمبر (ص) کردم جواب سلام مرا فرمود پس اشاره کرد
که برعمم سلام کن گفتم کدام عمو های شما است فرمود
ابوطالب است پس من نزدیك رفتم و سلام کردم و گفتم من
قصیده شما را برای مردم روایت میکنم و میخواهم شما از
من گوش نمائید فرمود بخوان پس من خواندم تا رسیدم
بکف الذی قام من خیثه الی الساتن الصادق المتقی فرمود
من گفته ام الی الصابر الصادق المتقی باراء یانون نگفته‌ام
پس بیدار شدم و بالجمله قصاید ابوطالب و اشعار او بسیار
است و حضرت امیرالمؤمنین (ع) دوست میداشت که اشعار
ابوطالب (ع) را مردم روایت کنندو تدوین نمایند ومیفرمود
آنها را یاد بگیرند و تعلیم اولاد های خود نمایند پس
همانا ابوطالب (ع) بر دین خدای بوده است و در اشعار
ابوطالب علم بسیار است و از امیر ابوالفوارس شاعر نقل

است که در مجلس وزیر یحیی ابن هبیرة بودم با جماعتی
از اماثل و اهل علم که از جمله آنها ابن خشاب لغوی و
ابوالفرج بن الجوزی بود ذکر اشعار ابوطالب ع در بین آمد
وزیر گفت چه نیکو بود اشعار ابوطالب اگر ازوی ایمان بود
یعنی چون ابوطالب مسلمان نبوده خوبی اشعار او چه فایده دارد
من با خود گفتم خوبست جواب او را قربة الی الله بدهم من گفتم
یا مولانا از کجا معلوم گشته که ابوطالب ایمان نداشته
گفت اگر ایمان داشت چرا اظهار نکرد گفتم اگر اظهار
میکرد پیغمبر ص بی ناصر میماند پس وزیر ساکت شد و
جوابی نگفت الا آنکه مواجب مرا قطع کرد منهم مدائحی
که برای او گفته بودم مستور های آنرا پیدا کردم و بآب
شستم و محو کردم تمام شد این رسالهٔ مبارکه در روز دوازدهم
ربیع الاول سنه ۱۳۳۲ که موافق بعضی از اقوال روز ولادت
باسعادت حضرت خاتم النبیین صلوات الله علیه واله بوده و هم
در این روز شریف آنحضرت بمدینه معظمه و رود فرمود
کتبه بیمناه الوازره عباس القمی عفی عنه والحمدلله اولاً وآخرا
وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین

بسم الله الرحمن الرحيم

يقول المتمسك باذيال اهل العلم والحديث عباس القمی اروی عن الشیخ الجلیل ثقة الاسلام الحاج میرزا حسین النوری عن الشیخ الاجل الاعلم والطود الباذخ الاشم الحاج الشیخ مرتضی الانصاری عن الشیخ الفقیه الحاج المولی احمد النراقی عن السید الاجل الاعلم السید مهدی الطباطبائی المدعو ببحر العلوم عن الاستاد الاکبر الاغا محمد باقر البهبهانی عن ابیه محمد اکمل عن العلامة المجلسی عن ابیه محمد تقی المجلسی عن الشیخ بهاء الملة والدین محمد العاملی عن والده الفقیه النبیه الحسین ابن عبد الصمد الحارثی عن الشیخ زین الملة والدین الشهیر بالشهید الثانی عن الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی المیسی عن محمد المؤذن الجزینی عن علی عن والده الشهید محمد بن مکی عن فخر الدین عن والده العلامة عن والده الشیخ یوسف عن السید فخار ابن معد عن شاذان ابن جبرئیل عن ابی القاسم الطبری عن ابی الحسن بن محمد عن والده محمد بن الحسن الطوسی عن الشیخ المفید عن الشیخ الصدوق رئیس المحدثین محمد بن علی بن بابویه القمی رضی الله عنه عن القطان عن عبد الرحمن بن محمد الحسینی عن محمد ابن ابراهیم الفرازی عن عبد الله بن بحر الاهوازی عن علی بن

عمر و عن الحسن بن محمد بن جمهور عن علی ابن بلال عن علی ابن موسی الرضا عن موسی ابن جعفر عن جعفر ابن محمد عن محمد بن علی عن علی ابن الحسین عن الحسین ابن علی عن علی ابن ابیطالب علیهم السلام عن النبی صلی الله علیه و آله عن جبرئیل عن میکائیل عن اسرافیل عن اللوح عن القلم

قال یقول الله عز و جل

ولایة علی ابن ابیطالب حصنی فمن دخل حصنی أمن من عذابی

۱۳۲۶ ه

ص	س	غ	ص	ص	س	غ	ص
۲	۲	بحجة	بحجته	۱۹	۱۵	مفاك	ممثاك
۳	۷	الانام	الایام	۲۵	٤	الضیبه	الصیبه
٤	۲	اتز	اتزا	۲۹	۷	شد	تشد
٦	۳	زنان	زمان	۳۰	۱٦	السنبق	السبق
۱۱	۱۳	مسندونی	سندونی	۳۰	۱۷	ففیه	ففیه
۱۲	سر صفحه	صبیتم	قسیم	۳۲	۳	مطاحن	مطاعن
۱۲	٥	المتنی	المتنبی	٥٤	۱۸	وانقط	وانقطع
۱٤	۱۲	الموتد	الموید	٥٤	۱۸	ع	زیاد
۱۷	۲	قزه	قر	۸۰	۱۲	مقابلها	مقابلتها
۱۷	۲	حنیرا	خبیرا	۸۱	۱٤	اباالدرد	اباالدرداء